



پایش تحولات تجارت جهانی

شماره ۱۲۰

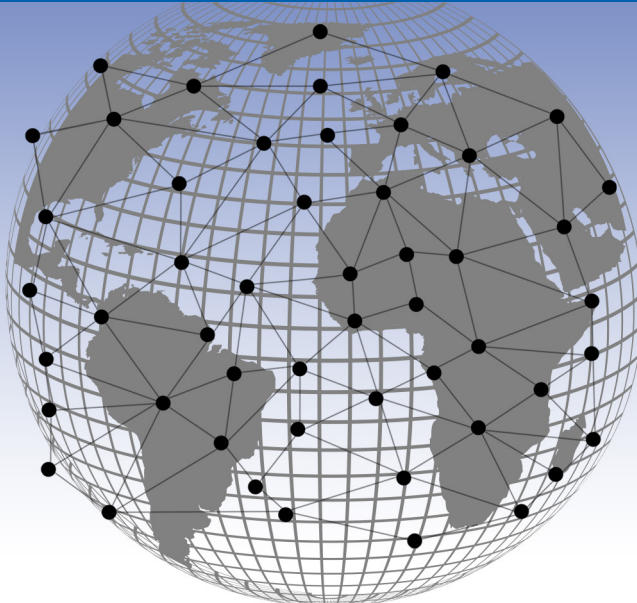
خیزش آسیای مرکزی و نظم نوین اوراسیا

۲۲۵ سال تجربه جهانی از نابرابری و توسعه

سلاح جدید چین در جنگ تجاری

ژئوپلیتیک هوش مصنوعی

بریکس و نظام مالی چندقطبی



آذر ۱۴۰۴



مرکز پژوهش های اتاق ایران

پایش تحولات تجارت جهانی

گزارش شماره صد و بیست

مدیریت دیپلماسی اقتصادی و آینده پژوهی

تهیه و تدوین: سید حسین طباطبایی نسب

همکاران این شماره: فرزاد کلاته سیفری

تاریخ انتشار: آذر ۱۴۰۴

واژگان کلیدی: کاپ ۳، اوراسیا، چین، خاورمیانه، هوش مصنوعی، دلار

شناسه گزارش: RC-1404-MEF-E2-OR-1144

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، نبش خیابان شهید موسوی (فرصت)، پلاک ۱۷۵

مرکز پژوهش های هادر شبکه های اجتماعی:

Instagram: @rc.iccima.ir

Telegram: @rc_iccima

Twitter: @rc_iccima

فهرست مطالب

۵	خیزش آسیای مرکزی و نظم نوین اوراسیا
۱۴	برداشت‌هایی از COP۳۰: نقش فناوری چین و بحران تامین مالی
۲۱	برابری بیشتر، رشد بیشتر: بررسی ۲۲۵ سال تجربه جهانی از نابرابری و توسعه
۲۶	انحصار دارویی، سلاح جدید چین در جنگ تجاری
۳۵	ژئوپلیتیک هوش مصنوعی: آینده قدرت جهانی، اقتصاد و ارزش‌ها
۴۱	صعود اقتصادی چین در خاورمیانه: تجارت، انرژی و توازن نوظهور ژئوپلیتیک
۵۰	فرا تر از دلار: ابتکارات بریکس و مسیر گذار به یک نظام مالی چندقطبی
۵۶	کوتاه از جهان

خیزش آسیای مرکزی و نظم نوین اوراسیا

در سال‌های اخیر، ابرقاره اوراسیا از یک «صفحه شطرنج ژئوپلیتیک» صرف، به کارگاه فعالی تبدیل شده است که در آن، پایه‌های یک نظم نوین جهانی در حال ساخت و شکل‌گیری است. آنچه در نگاه اول ممکن است شبیه به آشوب به نظر رسد—اجلاس‌های متداخل، مسیرهای تجاری رقیب، و ائتلاف‌های در حال تغییر—در حقیقت الگویی نوظهور از نظمی است که از طریق مذاکره و توسعه زیرساخت‌ها در حال تکوین می‌باشد. اوراسیا امروز به منزله یک آزمایشگاه برای چندقطبی‌گرایی جهانی عمل می‌کند و نگاهی اولیه به نحوه عملکرد سیاست‌های جهانی در عصر غیرمتمرکز شدن قدرت ارائه می‌دهد.

محورهای اصلی تحول در اوراسیا را می‌توان در سه روند موازی مشاهده کرد. نخست، تلاش قدرت‌های بزرگ برای ترسیم مجدد نفوذ خود از طریق مفاهیم کلان، نظیر طرح «اوراسیای بزرگ» روسیه که تحت تأثیر عوامل تاریخی و جغرافیایی قرار دارد. این طرح، روسیه را یک قدرت اوراسیایی یورو-اقیانوسیه می‌داند که موقعیت منحصر به فرد خود را با وسعت جغرافیایی، قدرت هسته‌ای و ذخایر عظیم هیدروکربنی توجیه می‌کند. با این حال، این جاه‌طلبی‌های نظری با محدودیت‌های شدید عملی و مالی در زنجیره‌های تأمین و زیرساخت‌ها مواجه است، به ویژه پس از اعمال تحریم‌های غرب که منجر به تعمیق روابط روسیه با کشورهای نظیر بلاروس، کره شمالی، چین و ایران شده است. این روابط اکنون بیش از شراکت‌های استراتژیک نظری هستند و در نتیجه جنگ در حال تکامل می‌باشند.

دوم، افزایش چشمگیر عاملیت بازیگران منطقه‌ای، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی. این دولت‌ها با اتخاذ استراتژی «چند برداری» (Multi-vectored approach)، سال‌هاست که حاکمیت خود را از طریق تعامل متوازن با بازیگران خارجی متعدد حفظ کرده‌اند. در پاسخ به تشدید رقابت جهانی، این کشورها با استقبال از سرمایه‌گذاری‌ها و روابط امنیتی از جانب روسیه، چین، ایالات متحده، اروپا، خلیج فارس و دیگران، آزادی عمل بیشتری به دست آورده‌اند و از همسویی بی‌چون و چرا با روسیه در موضوعاتی مانند تحریم‌ها اجتناب کرده‌اند این پویایی‌ها نشان می‌دهد که اوراسیا صرفاً صحنه‌ای برای رقابت قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه یک میز مذاکره پیچیده است که در آن بازیگران محلی نفوذ واقعی دارند.

سوم، رقابت نفس‌گیر برای ساخت کریدورهای حمل و نقل و انرژی در سراسر قاره، که بیش از خطوط روی نقشه یا پروژه‌های ژئوپلیتیک، دارای منافع عظیم در دنیای واقعی هستند. پاسخ به این پرسش که کدام کشورها تبدیل به قطب‌های حیاتی ترانزیت می‌شوند، سرنوشت اقتصادی آنها را تعیین خواهد کرد. این کریدورها نه تنها مسیرهای تجاری، بلکه سرنوشت برندگان آینده در رقابت زنجیره تأمین جهانی را تعیین می‌کنند. در این میان، ایران نقش کانونی در توسعه مسیرهای شمال به جنوب، به ویژه کریدور بین‌المللی حمل و نقل شمال-جنوب (INSTC)، ایفا می‌کند که مناطق روسیه و اروپا را از طریق ایران به جنوب آسیا متصل می‌کند. این مسیرها، همراه با کریدور میانی و سایر پروژه‌ها، شبکه‌ای از اتصال را ایجاد می‌کنند که نشان می‌دهد اوراسیا صرفاً به یک کریدور متکی نیست، بلکه با سرعت در حال ایجاد تمام مسیرهای ممکن است.

۱. محور اول: نظریه «اوراسیای بزرگ» روسیه و تنش در زنجیره‌های تأمین

تعمیق اتحادها در پی تحریم‌ها

پافشاری روسیه بر مفهوم «اوراسیای بزرگ» (Greater Eurasia) به عنوان توجیهی برای مداخله‌گرایی جهانی و منطقه‌ای خود، یک موضوع محوری در سیاست خارجی این کشور است. روسیه خود را یک قدرت اوراسیایی یورو-اقیانوسیه می‌داند که موقعیت جغرافیایی گسترده، توان نظامی هسته‌ای، ذخایر وسیع هیدروکربنی و جایگاه فرهنگی را به عنوان حامل سنت ارتدوکس روسی، دلیلی برای نقش‌آفرینی جهانی‌اش می‌داند. در حالی که این مفهوم چارچوب نظری را فراهم می‌کند، وسایل پیشبرد آن، سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای (SCO) و بریکس (BRICS) هستند.

یکی از پیامدهای ناخواسته تحریم‌های غرب و انزوای سیاسی، تعمیق اتحادهای در حال شکل‌گیری روسیه با دولت‌هایی مانند کره شمالی، چین و ایران بوده است. این روابط دیگر صرفاً شراکت‌های استراتژیک نظری نیستند؛ بلکه در نتیجه جنگ در حال تکامل می‌باشند و در برنامه‌های آینده روسیه برای بازسازی نظامی، شکل خواهند گرفت. فعالیت‌های نظامی-لجستیکی و چارچوب‌بندی سیاسی، گام‌های مهمی در این روابط محسوب می‌شوند. برای مثال، کره شمالی نقش مهمی در تأمین مهمات برای روسیه ایفا می‌کند، در حالی که بلاروس به عنوان تأمین‌کننده اجزاء، لجستیک و تعمیر تجهیزات



عمل می‌کند که روسیه به دلیل از دست دادن پایگاه صنعتی سنگین خود در دوران شوروی (که در اوکراین واقع شده بود)، برای داخلی‌سازی تولید آن‌ها با مشکل مواجه است.

محدودیت‌های عملی در برابر جاه‌طلبی‌های زیرساختی

در حالی که مفهوم اوراسیای بزرگ بر «ارتباط متقابل» این کشورها تأکید دارد، نه فقط برای دور زدن تحریم‌ها بلکه برای اهمیت جغرافیایی کریدورهای حمل و نقل پایدار برای آینده اقتصاد سیاسی روسیه، محدودیت‌های مالی و عملی این برنامه‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده است.

بلا روس و قلمرو آن برای برنامه‌ریزی استراتژیک روسیه (چه برای استفاده نظامی و چه غیرنظامی) کلیدی هستند، به طوری که سرمایه‌گذاری و ساخت شبکه راه‌آهن بلا روس پس از سال ۲۰۱۵، زیربنای حمله به اوکراین را فراهم کرد. با این حال، مشکلات مالی راه‌آهن روسیه (RZD) ناشی از ناتوانی در داخلی‌سازی تولید قطعات یدکی با کیفیت کافی، توانایی شبکه راه‌آهن روسیه برای جابجایی نیروها و محموله‌ها به خط مقدم را محدود کرده است. این امر نشان‌دهنده یک عدم تطابق مداوم بین نظریه و عمل است که قرن‌ها دولت‌های روسیه را درگیر خود کرده است. این مسئله به‌ویژه با عدم تخصیص منابع در بودجه اخیر روسیه برای حسابداری وابستگی متقابل یا ناتوانی در شناسایی شرکای بین‌المللی بدون تحریم، برجسته می‌شود که تأثیر جدی بر زنجیره‌های تأمین خواهد گذاشت.

در رابطه با کره شمالی، روسیه به دنبال تحکیم روابط نظامی خود با زیرساخت‌هایی است که تحویل تجهیزات جنگی را تقویت کرده و تبادلات نظامی را تسهیل کند. این امر شامل استخدام بیش از ۵۰۰۰ نیروی اضافی از کره شمالی برای کمک به ساخت زیرساخت‌ها در روسیه و برنامه‌ریزی برای میزبانی مهندسان کره شمالی در کورسک و خاور دور است. در حالی که روسیه به پروژه‌های زیرساختی عظیم به دلیل اهمیت سیاسی، فرصت‌های مالی غیرقانونی در تدارکات، و خروجی ملموس واقعی تمایل دارد، این پروژه‌ها اغلب از اهمیت عملی محدودی برخوردارند. با وجود این، ساخت یک پل جاده‌ای جدید در امتداد رودخانه تیومن، که قرار است تا سال ۲۰۲۶ تکمیل شود، می‌تواند فشار بر تنها پل ریلی موجود بین دو کشور را کاهش دهد.

۲. محور دوم: ظهور نظم چندقطبی سیال و عاملیت منطقه‌ای

گذار از چندجانبه‌گرایی سنتی به «مینیلترالیسم»

اوراسیا شاهد یک انتقال از چندجانبه‌گرایی سنتی به شکل‌های چابک‌تر و هدفمندتر از همکاری است که به آن «مینیلترالیسم» (Minilateralism) گفته می‌شود. این گروه‌بندی‌های کوچک‌تر، امکان همکاری کشورها بر اساس اهداف مشخص، بدون نیاز به همسویی ایدئولوژیک گسترده را فراهم می‌کنند. این رویکرد، در عمل، مشروعیت و توانایی حل مسائل را از طریق ائتلاف‌های هدفمند، به جای معاهدات جهانی، جاری می‌سازد.

نمونه‌های بارز این روند عبارتند از: اولین اجلاس سران اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی (EU-Central Asia Summit) در آوریل ۲۰۲۵، اجلاس شورای همکاری خلیج فارس (GCC) + آسیای مرکزی در سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، و فرمت‌هایی مانند «۳+۳» قفقاز. فرمت پیشنهادی «۳+۳» شامل سه کشور قفقاز جنوبی به اضافه روسیه، ترکیه و ایران است که برای رسیدگی به پروژه‌ها و اختلافات منطقه‌ای مورد بحث قرار گرفته است. این تحولات نشان می‌دهد که چگونه حتی قدرت‌های بزرگ نیز ترجیح می‌دهند از طریق فرمت‌های منطقه‌ای خاص به جای سیاست‌های جامع، درگیر شوند.

استراتژی «چندبرداری» و تنوع‌بخشی در آسیای مرکزی

یکی از ویژگی‌های برجسته نظم نو ظهور اوراسیا، افزایش عاملیت قدرت‌های منطقه‌ای میانی، به ویژه ملت‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی است. این دولت‌ها، از جمله قزاقستان، ازبکستان و آذربایجان، به طور سنتی از طریق تعامل متوازن با بازیگران خارجی، حاکمیت خود را حفظ کرده‌اند. این استراتژی که به رویکرد چند برداری معروف است، به این معنی است که آن‌ها از قرار دادن همه تخم‌مرغ‌های خود در یک سبد خودداری کرده‌اند و از سرمایه‌گذاری‌ها و روابط امنیتی همزمان با روسیه، چین، ایالات متحده، اروپا و خلیج فارس استقبال می‌کنند.

در پی جنگ در اوکراین، دولت‌های آسیای مرکزی از همسویی انتقادی با روسیه خودداری کردند و بی‌طرفی در مورد تحریم‌ها را انتخاب نمودند. آن‌ها برای کاهش وابستگی به مسکو، مشارکت‌های

خارجی خود را متنوع کرده و به دنبال گسترش گزینه‌های استراتژیک خود با رسیدن به خلیج فارس، جنوب آسیا و شرق آسیا بوده‌اند. این عاملیت به این معناست که اوراسیا یک «میز مذاکره پیچیده» است که در آن بازیگران محلی نفوذ واقعی دارند و می‌توانند شکل رقص ژئوپلیتیک را شکل دهند.

واقعیت‌های اقتصادی آسیای مرکزی

با وجود عاملیت فزاینده، کشورهای آسیای مرکزی با چالش‌های ساختاری عمیقی روبرو هستند. چهار تناقض کلیدی در توسعه آن‌ها ریشه دارد:

- رشد جمعیت در برابر اقتصاد مبتنی بر منابع: اقتصادهای آسیای مرکزی قادر به ایجاد شغل کافی یا پشتیبانی از بازتولید سرمایه انسانی با کیفیت بالا برای جمعیت رو به رشد منطقه (بیش از ۸۳ میلیون نفر تا اوایل ۲۰۲۵ با افزایش سالانه ۱.۵ میلیون نفر) نیستند.
- موقعیت جغرافیایی و دسترسی به بازارها: منطقه در مرکز اوراسیا واقع شده، اما فاقد دسترسی مستقیم به بازارهای اولویت‌دار (اروپا و آسیای شرقی) است. این امر ثبات صادرات را به پیکربندی‌های پیچیده سیاست خارجی وابسته می‌کند (مانند خط لوله CPC برای نفت قزاقستان و خط لوله گاز ترکمنستان به چین).
- نابرابری‌های داخلی: شکاف فزاینده‌ای در رشد اقتصادی، استانداردهای زندگی و دسترسی به منابع اساسی میان مناطق مختلف، شهرهای کوچک و بزرگ و پایتخت‌ها وجود دارد.
- تضاد مدرنیزاسیون و آرکایزاسیون: فرآیندهای مدرنیزاسیون (مهاجرت، شهرنشینی، نفوذ اینترنت) ساختارهای سنتی را از بین می‌برند، اما همزمان عناصر کهن را به دنیای مدرن معرفی می‌کنند.

اولویت‌های اصلی این کشورها شامل نرخ‌های بالای رشد اقتصادی، بهبود زیرساخت‌های حمل و نقل و لجستیک، توسعه صنعت برق و تأسیسات شهری، و تقویت امنیت منطقه‌ای است. از نظر اقتصادی، قزاقستان تنها کشوری است که توانسته به سطح اقتصادی اروپای شرقی برسد؛ اما سایر کشورها همچنان با چالش‌های بزرگی روبرو هستند. این مساله نیاز به سرمایه‌گذاری و فناوری دارد که رهیافت «چند

برداری» را به یک الزام استراتژیک تبدیل کرده است.

۳. محور سوم: رقابت کریدورها، نقش ایران و چانه‌زنی‌های ژئوپلیتیک

اتصال، سرنوشت اوراسیا

اگر نظم نوظهور اوراسیا از طریق مذاکره شکل می‌گیرد، اتصال (Connectivity) سرنوشت نهایی آن را تعیین می‌کند. تلاش‌های گسترده برای ساخت کریدورهای جدید حمل و نقل و انرژی در سراسر قاره ملموس‌ترین نمود همکاری در اوراسیا است. این پروژه‌های کریدوری عظیم، نه تنها به ژئوپلیتیک پاسخ می‌دهند، بلکه با ایجاد الگوهای جدید وابستگی متقابل، خود ژئوپلیتیک را خلق می‌کنند.

کریدورهای اصلی در حال توسعه عبارتند از:

- کریدور میانی: این مسیر به عنوان یک اولویت مشترک برای سرمایه‌گذاری در اجلاس اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی در سال ۲۰۲۵ برجسته شد.
- پروژه‌های شرق به غرب چین: طرح «کمربند و جاده» (BRI) چین به تأمین مالی لینک‌های اوراسیایی ادامه می‌دهد، از جمله راه‌آهن برنامه‌ریزی شده چین-قرقیزستان-ازبکستان برای کوتاه کردن مسیر به خاورمیانه.
- کریدورهای گاز: پروژه‌های پرمخاطره‌ای نظیر خط لوله گاز ترانس-خزر برای انتقال گاز ترکمنستان به آذربایجان و سپس به ترکیه و اروپا از طریق کریدور گاز جنوبی، در حال اوج‌گیری هستند. در مقابل، چین به طور مستمر در خطوط لوله‌ای سرمایه‌گذاری می‌کند که هیدروکربن‌های خزر را به سمت شرق می‌آورد.
- کریدور شمال-جنوب (INSTC) و اهمیت ترانزیتی ایران

برخلاف تمرکز صرف بر مسیرهای شرق به غرب، اوراسیا همچنین در حال گره زدن مسیرهای شمال به جنوب و سایر لینک‌های جهت‌دار است. کریدور بین‌المللی حمل و نقل شمال-جنوب (INSTC)، یک ابرپروژه مهم است که قطب‌های روسیه و اروپا را از طریق ایران به جنوب آسیا متصل می‌کند. همچنین، ازبکستان به همراه افغانستان و پاکستان، برنامه‌های ساخت راه‌آهن ترانس-افغانستان را تسریع

بخشیده‌اند که سرانجام آسیای مرکزی محصور در خشکی را به اقیانوس هند متصل خواهد کرد. این امر برای کشورهای آسیای مرکزی حیاتی است تا محصولات خود را به دریا برسانند و به طور متقابل، به پاکستان دسترسی زمینی به بازارهای اوراسیا بدهد.

در مجموع، کشورهای منطقه صرفاً به یک کریدور تکیه نمی‌کنند؛ آن‌ها با سرعت در حال ساخت تمام کریدورهای ممکن هستند: شرق-غرب به اروپا، شمال-جنوب به ایران و هند، و جنوب از طریق افغانستان.

ژئوپلیتیک اصطکاک و تلاش برای ایجاد شکاف

رقابت ژئوپلیتیک به طور فعال به دنبال ایجاد شکاف در این کریدورها برای کسب مزیت استراتژیک است.

- چالش‌های کریدور شمالی و نقش ترکیه/آمریکا: مسیر اصلی راه‌آهن چین-اروپا (China-Europe Railway Express) که از طریق روسیه می‌گذرد، یک مسیر کاملاً عملیاتی و سودآور است. با این حال، حوادثی مانند مسدود شدن مرز لهستان-بلاروس در سپتامبر ۲۰۲۵، با دستاویز قرار دادن تمرینات نظامی روسیه و بلاروس، نشان‌دهنده تلاش‌هایی برای امنیتی‌سازی مسیر و ایجاد شکاف بین پکن و مسکو بود. در پی این حوادث، تحلیلگران و مقامات توجه خود را به مسیر جایگزین، یعنی کریدور میانی (که روسیه را دور می‌زند)، معطوف کردند. نتیجه‌گیری کارشناسان این بود که تقویت کریدور جایگزین، به نفع منافع ایالات متحده و ترکیه خواهد بود، و در مقابل، زیان آن متوجه روسیه و ایران خواهد شد.
- جایگزین‌های غربی برای مهار نفوذ چین و روسیه: واشنگتن با هدف مقابله با نفوذ چین و طرح BRI، کریدور تجاری IMEC (کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا) را ترویج کرده است. در عین حال، اروپا نیز در تلاش است تا با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های کلیدی، نفوذ چین را در نقاطی مانند بندر پیرئوس یونان (که تحت مالکیت COSCO چین است و دروازه اصلی کالاهای چینی به اروپا محسوب می‌شود) مهار کند.

- فشار بر وابستگی‌های انرژی روسیه: نمونه‌ای از تلاش برای ایجاد شکاف در وابستگی‌های انرژی، فشارهای غرب بر صربستان است که به دلیل حفظ بی‌طرفی نظامی و عدم اعمال تحریم علیه مسکو، با چالش‌هایی مواجه است. مکانیسم‌هایی برای تحریم شرکت نفتی NIS (که اکثریت سهام آن متعلق به گازپروم نفت روسیه است) در اکتبر ۲۰۲۵ به اجرا درآمد. علاوه بر این، تصمیم شورای اروپا برای خروج تدریجی از واردات گاز طبیعی روسیه، عواقب دراماتیکی برای صربستان خواهد داشت، زیرا این کشور کاملاً به واردات گاز روسیه از طریق خط لوله ترکیش/بالکان استریم (که از بلغارستان می‌گذرد) وابسته است. این اقدامات، علاوه بر هدف قرار دادن مسکو، به عنوان بخشی از یک برنامه هدفمند برای از بین بردن مزیت نسبی اقتصادی صربستان به دلیل ترتیبات مطلوب گازی با فدراسیون روسیه تلقی می‌شود.

چشم‌انداز سیاست‌گذاری

اوراسیا یک منطقه در حال گذار عمیق است که در آن آرمان‌های ژئوپلیتیک (مانند اوراسیای بزرگ) با واقعیت‌های عملی زنجیره‌های تأمین و محدودیت‌های مالی برخورد می‌کنند. در حالی که روسیه به دنبال تثبیت نفوذ خود از طریق زیرساخت‌های عظیم و شراکت‌های استراتژیک (از جمله با بلاروس، کره شمالی و ایران) است، این رویکرد به دلیل عدم همخوانی بین نظریه و عمل و عدم توانایی در داخلی‌سازی تولید قطعات یدکی ضروری، با چالش‌های ساختاری مواجه است.

نظم نوین جهانی که از اوراسیا ظهور می‌کند، یک نظم تحمیلی از بالا نیست، بلکه یک نظم مذاکره شده و بداهه‌پردازانه است. این نظم بر «شبکه‌های همکاری منطقه‌ای» و «ائتلاف‌های مبتنی بر پروژه» تکیه دارد. درس مهم اوراسیا برای جهان، این است که در عصر چندقطبی، نفوذ بیش از آنکه از طریق نیروی نظامی یا جنگ‌های ایدئولوژیک به دست آید، از طریق اتصال، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی محقق می‌شود.

از منظر سیاست‌گذاری و اقتصادی، بیش‌های کلیدی زیر حائز اهمیت هستند:

- ضرورت تنوع‌بخشی: کشورهای آسیای مرکزی استراتژی چند برداری خود را به دلیل نیازهای شدید اقتصادی (نظیر کمبود انرژی، رشد جمعیت در برابر اقتصاد مبتنی بر منابع، و نیاز به

سرمایه‌گذاری چین) حفظ خواهند کرد.

- نقش حیاتی ایران در کریدورهای شمال-جنوب: با توجه به تلاش‌های ژئوپلیتیکی برای ایجاد شکاف در مسیرهای ترانزیتی روسیه-اروپا (مانند کریدور ریلی چین-اروپا)، کریدورهایی که وابستگی کمتری به نقاط اصطکاک غرب دارند، از جمله INSTC که ایران در آن نقش کلیدی دارد، اهمیت استراتژیک و اقتصادی بالاتری پیدا می‌کنند. تضعیف کریدور شمالی توسط غرب، به طور متناقض، بر اهمیت مسیرهای جایگزین برای روسیه و شرکای جنوبی آن (مانند ایران) می‌افزاید، حتی اگر تقویت کریدور میانی به طور کلی برای منافع ایران و روسیه زیان‌بار تلقی شود.
 - تغییر تمرکز قدرت‌های بزرگ: قدرت‌های اصلی، از جمله ایالات متحده و اتحادیه اروپا، در تعاملات خود (مانند C5+1)، تأکید خود را از مباحث ایدئولوژیک (مانند دموکراسی در برابر استبداد) به پروژه‌های توسعه ملموس، تاب‌آوری اقتصادی و همکاری در زمینه مواد معدنی حیاتی تغییر داده‌اند تا بتوانند قلب‌ها و ذهن‌ها را در منطقه به دست آورند.
- نظم چندقطبی اوراسیا به جای فروپاشی در هرج و مرج، از طریق شبکه‌های همکاری منطقه‌ای و ائتلاف‌های مبتنی بر پروژه مدیریت می‌شود. همانطور که یک شبکه راه‌آهن گسترده، کالاها را نه از طریق یک خط مستقیم، بلکه از طریق یک شبکه متراکم و انعطاف‌پذیر از مسیرهای متقاطع به مقصد می‌رساند، اوراسیا نیز امنیت و ثبات خود را نه از طریق یک اتحاد ثابت، بلکه از طریق اتصال متقابل و پروژه‌های توسعه‌ای که منافع متضاد را به هم گره می‌زند، تضمین می‌کند.

برداشت‌هایی از COP۳۰: نقش فناوری چین و بحران تامین مالی

در نوامبر ۲۰۲۵، با گرد آمدن رهبران جهان در سی‌امین کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل (COP۳۰) در شهر بلم برزیل، پویایی‌های قدرت و اقتصاد جهانی در حوزه اقدام اقلیمی دستخوش یک دگرگونی بنیادین شده‌اند. در شرایطی که ایالات متحده سیاست‌های اقلیمی را عملاً با مشکل مواجه کرده و اروپا برای تحقق بلندپروازی‌های سبز خود دست و پنجه نرم می‌کند، مرکز ثقل گفتمان و عمل اقلیمی به سرعت در حال انتقال به اقتصادهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه است. این کشورها، که اکثریت جمعیت جهان و بیشترین تقاضای رو به رشد انرژی را در خود جای داده‌اند، به طور فزاینده‌ای از نیروی باد، خورشید و ذخیره‌سازهای انرژی برای تأمین بخش‌های بزرگی از نیازهای خود استفاده می‌کنند.

این جابجایی پارادایم، نه یک تغییر صرفاً سیاسی، بلکه یک تحول عمیق اقتصادی است که توسط یک ابرقدرت جدید در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر هدایت می‌شود: چین. پکن، پس از اشباع بازار داخلی خود با پنل‌های خورشیدی، توربین‌های بادی و باتری‌ها، اکنون این تجهیزات ارزان‌قیمت را به مقیاس بی‌سابقه‌ای به کشورهای انرژی‌خواه در جهان در حال توسعه صادر می‌کند. این جریان عظیم فناوری، مسیری جدید برای توسعه اقتصادی ترسیم کرده است؛ جایی که کشورهایی مانند برزیل، هند، و ویتنام به سرعت در حال توسعه ظرفیت‌های تجدیدپذیر هستند، و کشورهای کم‌درآمدتر مانند اتیوپی و نپال مستقیماً به سمت خودروهای برقی جهش می‌کنند. در حقیقت، سیاست صنعتی چین در حال شکل دادن به مسیر توسعه برخی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد جهان است. این امر، برخلاف نارضایتی برخی از رهبران آمریکایی و اروپایی از سلطه فزاینده چین در بازارهای سبز، توسط بسیاری از کشورهای نوظهور به عنوان «خبر خوب» برای مبارزه با تغییرات اقلیمی تلقی می‌شود.

با این حال، در مقابل این خوش‌بینی تکنولوژیک، کنفرانس کاپ ۳۰ با یک واقعیت مالی تلخ مواجه است: شکاف شدید در تامین مالی اقلیمی. علی‌رغم افزایش تاریخی جریان‌های مالی جهانی اقلیم به ۱ تریلیون دلار در سال ۲۰۲۳، تنها حدود ۱۰ درصد از این مبلغ به اقتصادهای نوظهور و در حال توسعه اختصاص می‌یابد. گزارش وزرای دارایی کاپ ۳۰ نشان می‌دهد که برای برآورده ساختن اهداف گذار انرژی پاک، انعطاف‌پذیری و سازگاری با تغییرات اقلیمی، این کشورها تا سال ۲۰۳۰ به ۲.۴ تریلیون دلار

در سال و تا سال ۲۰۳۵ به ۳.۳ تریلیون دلار در سال سرمایه‌گذاری نیاز دارند. این ارقام، که نشان‌دهنده نیاز به افزایشی پنج تا شش برابری در جریان سرمایه‌گذاری است، تأکید می‌کند که گذار جهانی به سمت انرژی پاک، اگرچه از نظر فناوری و هزینه اقتصادی، منطقی‌تر از همیشه شده است، همچنان به شدت به راه‌حل‌های تأمین مالی وابسته است. شکست در تأمین این منابع مالی نه تنها اهداف توافق پاریس را به خطر می‌اندازد، بلکه خطر کاهش تولید ناخالص داخلی جهانی تا ۱۵ درصد تا سال ۲۰۵۰ را به همراه دارد، که این فاجعه اقتصادی را فراتر از شدیدترین بحران‌های مالی مدرن قرار می‌دهد.

۱. دگرگونی در رهبری اقلیمی و ظهور قدرت سبز چین

پویایی‌های حاکم بر کنفرانس‌های اقلیمی طی ده سال گذشته به شکل چشمگیری تغییر یافته است. در گذشته، کشورهای ثروتمند و صنعتی مانند ایالات متحده و اروپا بر کشورهای در حال توسعه فشار می‌آوردند تا اقدامات سریع‌تری برای کاهش گازهای گلخانه‌ای خود انجام دهند. اما اکنون، با عقب‌نشینی ایالات متحده از همکاری‌های اقلیمی و تلاش اروپا برای تحقق جاه‌طلبی‌های سبز خود، خلاء رهبری پر شده است.

نقش اصلی در این دگرگونی را چین ایفا می‌کند، که از لحاظ تولید و صادرات فناوری‌های تجدیدپذیر، به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شده است. چین با داشتن بیش از ۶۰ درصد ظرفیت جهانی تولید انرژی خورشیدی، مقیاس تولید عظیمی را ایجاد کرده که منجر به کاهش سریع قیمت‌ها برای پنل‌های خورشیدی، توربین‌های بادی و باتری‌ها شده است. این کاهش قیمت‌ها به اقتصادهای نوظهور امکان داده است تا به دلایل صرفه‌جویی در هزینه و امنیت انرژی، بخش بزرگی از نیازهای خود را از طریق انرژی‌های تجدیدپذیر تأمین کنند. بسیاری از این کشورها در تلاشند تا واردات سوخت‌های فسیلی را کاهش دهند تا فشار بر ذخایر ارز خارجی خود را تعدیل کنند.

این جریان سرمایه‌گذاری و فناوری از سوی چین، به ویژه در جنوب جهانی، قابل توجه است. بر اساس گزارش‌ها، سرمایه‌گذاری‌های تولیدی چین در سراسر جهان از سال ۲۰۱۱ تاکنون از ۲۲۵ میلیارد دلار فراتر رفته است، که سه چهارم این مبلغ به کشورهای جنوب جهانی سرازیر شده است. این میزان، با احتساب تورم، حتی از سرمایه‌گذاری ایالات متحده در طرح مارشال پس از جنگ جهانی دوم نیز بیشتر

است. این سیاست صنعتی چین در عمل، مسیری را برای کشورهای در حال توسعه فراهم کرده که توسعه اقتصادی می‌تواند با کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای همراه باشد.

کشورهای در حال توسعه در حال اتخاذ تدابیر مختلفی برای استفاده از این فرصت هستند. برخی، مانند برزیل، با افزایش تعرفه‌ها بر واردات خودرو، خودروسازان چینی نظیر BYD و Great Wall Motors را ترغیب به راه‌اندازی کارخانه‌های تولیدی در داخل کشور کرده‌اند. اتیوپی گام فراتر نهاده و واردات خودروهای جدید بنزینی را ممنوع کرده است، در حالی که نپال با کاهش عوارض گمرکی، خودروهای برقی را ارزان‌تر از خودروهای احتراق داخلی ساخته است. حتی هند، با وجود رقابت و احتیاط در برابر چین، با الهام از سیاست صنعتی چین، از طریق مشوق‌ها به دنبال نصب مقادیر زیادی انرژی خورشیدی و تولید تجهیزات داخلی است. هند در کاپ ۳۰ یادآور شد که نیمی از تقاضای برق خود را می‌تواند با باد، خورشید و آب تأمین کند و به اهداف پاریس ۲۰۳۰ خود پنج سال زودتر دست یافته است.

۲. استراتژی اقتصادی چین: تبدیل اقدام اقلیمی به مزیت رقابتی

برای چین، اقدام اقلیمی صرفاً یک تعهد زیست‌محیطی نیست، بلکه یک استراتژی جامع اقتصادی، ژئوپلیتیکی و دیپلماتیک است. در حالی که واشنگتن اقلیم را محدودیت‌هایی بر حاکمیت و آزادی صنعتی خود می‌بیند، پکن آن را فرصتی برای پیشتازی در صنایع نوظهور و بازمهندسی مدل رشد خود در بلندمدت تلقی می‌کند.

چین در اکتبر ۲۰۲۵، اهداف اقلیمی به‌روزرسانی‌شده خود برای سال ۲۰۳۵ را اعلام کرد که شامل کاهش ۷ تا ۱۰ درصدی انتشار گازهای گلخانه‌ای، افزایش سهم سوخت‌های غیرفسیلی به بیش از ۳۰ درصد در ترکیب انرژی، و افزایش ظرفیت باد و خورشیدی تا شش برابر سطح سال ۲۰۲۰ است. این تعهدات دقیق و بخش‌محور، نشان‌دهنده یک منطق سیستمی در سیاست‌گذاری چین است؛ جایی که سیاست اقلیمی به عنوان بخشی از یک تحول اقتصادی بزرگتر دیده می‌شود.

چین نه تنها از طریق تجارت، بلکه از طریق ابتکارات زیرساختی مانند «راه ابریشم سبز» (Green Silk Road) و مکانیزم‌های مالی سبز BRICS، خلاء نهادی ایجاد شده توسط عقب‌نشینی غرب را

پر کرده است. پروژه‌های توسعه‌ای مانند پارک‌های خورشیدی در کنیا یا نوسازی برق آبی در آسیای مرکزی، نشان می‌دهند که چگونه اقدام اقلیمی می‌تواند همزمان با دیپلماسی و توسعه هماهنگ شود. این رویکرد، که بر همکاری به جای تقابل تمرکز دارد، سیاست اقلیمی را به شکلی از قدرت نرم تبدیل کرده است که اعتماد می‌سازد و هنجارهای جهانی را شکل می‌دهد.

چین با تأکید بر صفر شدن تعرفه‌ها برای فناوری‌های سبز، و سرمایه‌گذاری‌های عظیم در خودروهای برقی، باد و خورشیدی، نه تنها هزینه‌های جهانی را پایین نگه داشته، بلکه خود را به عنوان یک همکار، نه یک نگهبان، در گذار انرژی معرفی کرده است. این دسترسی به فناوری‌های ارزان می‌تواند برای کشورهای در حال توسعه تحول‌آفرین باشد؛ به عنوان مثال، یک میکروشبکه خورشیدی ساخته شده با قطعات چینی می‌تواند بیمارستانی روستایی در نیجریه یا یک کارخانه کوچک در جنوب شرق آسیا را برق‌رسانی کند، که هم انتشار گازها را کاهش می‌دهد و هم معیشت را بهبود می‌بخشد.

با توجه به اینکه ایران خود یک اقتصاد بزرگ تولیدکننده انرژی است که با چالش‌های امنیت انرژی و لزوم تنوع بخشیدن به منابع درآمدی روبروست، این الگوی چین و کشورهای نوظهور از نظر سیاستی قابل تأمل است. دسترسی ارزان به فناوری‌های تجدیدپذیر چینی فرصتی را فراهم می‌کند تا ایران بتواند بخشی از تقاضای فزاینده داخلی (که اغلب از طریق سوخت‌های فسیلی یارانه‌ای تامین می‌شود) را با منابع پاک پاسخ دهد. این امر می‌تواند با کاهش مصرف داخلی سوخت‌های فسیلی، امکان صادرات بیشتر این منابع و در نتیجه کاهش فشار بر ذخایر ارز خارجی را فراهم کند، مشابه انگیزه‌های اقتصادی مشاهده شده در سایر کشورهای در حال توسعه. با این حال، استفاده از این فرصت نیازمند همسویی سیاست‌گذاری (مانند آنچه برزیل در مورد خودروهای برقی انجام داد) و گنجاندن اهداف اقلیمی در برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی است.

۳. بحران تامین مالی اقلیمی و پیامدهای ماکرواقتصادی عدم اقدام

گزارش وزیر دارایی کاپ ۳۰ بر یک اجماع محوری تأکید می‌کند: بدون افزایش شدید تأمین مالی برای بازارهای نوظهور و اقتصادهای در حال توسعه (EMDEs)، اهداف اقلیمی محقق نخواهند شد. با وجود اینکه فناوری‌های پاک اکنون از سوخت‌های فسیلی ارزان‌تر هستند، شکاف مالی همچنان مانع

اصلی است.

در حال حاضر، جریان‌های مالی جهانی اقلیم ناکافی و نامتوازن هستند. بر اساس گزارش منتشر شده، تنها حدود ۱۰ درصد از جریان‌های مالی اقلیمی به EMDEs می‌رسد، در حالی که کمتر از ۵ درصد به حوزه‌های سازگاری (Adaptation) اختصاص داده شده است. برای برآوردن نیازهای گذار انرژی پاک، سازگاری و انعطاف‌پذیری، EMDEs باید تا سال ۲۰۳۰ حداقل ۲.۴ تریلیون دلار در سال و تا سال ۲۰۳۵ حداقل ۳.۳ تریلیون دلار در سال سرمایه‌گذاری کنند. این نیازهای سرمایه‌گذاری باید از تمامی منابع، اعم از عمومی، خصوصی، داخلی و بین‌المللی تأمین شوند.

شکاف مالی در حوزه سازگاری به ویژه شدید است. در حالی که نیازهای جهانی سازگاری با تغییر اقلیم تا سال ۲۰۳۰ بین ۲۱۵ تا ۳۸۷ میلیارد دلار در سال تخمین زده می‌شود، جریان‌های عمومی بین‌المللی در سال ۲۰۲۲ تنها به ۲۸ میلیارد دلار رسید. سرمایه‌گذاری‌های مؤثر در سازگاری مزایای سه‌گانه‌ای به همراه دارند: جلوگیری از زیان‌های آتی، ایجاد بازده اقتصادی مثبت، و منافع اجتماعی گسترده‌تر. همچنین، تأمین مالی برای راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت (NbS) نیز باید از ۲۰۰ میلیارد دلار فعلی به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار تا سال ۲۰۳۰ افزایش یابد.

منطق اقتصادی سرمایه‌گذاری: فناوری پاک ارزان‌تر از سوخت فسیلی است

استدلال اقتصادی برای گذار انرژی قوی‌تر از همیشه است. تحلیل‌های آژانس بین‌المللی انرژی و آژانس بین‌المللی انرژی‌های تجدیدپذیر نشان می‌دهد که فناوری‌های پاک اکنون در اکثر مناطق جهان ارزان‌تر از سوخت‌های فسیلی هستند. در سال ۲۰۲۴، ۹۱ درصد پروژه‌های جدید تجدیدپذیر، از جمله باد در خشکی و خورشیدی، با رقبای سوخت فسیلی خود رقابت قیمتی داشتند. در همان سال، تولید انرژی تجدیدپذیر باعث صرفه‌جویی حدود ۴۶۷ میلیارد دلار در خرید سوخت برای سیستم‌های برق شد. علاوه بر این، قیمت باتری‌ها نیز تقریباً ۹۰ درصد کاهش یافته است.

سرمایه‌گذاری در گذار انرژی نه تنها مقرون به صرفه است، بلکه موتور محرکه اقتصاد جهانی خواهد بود. افزایش نرخ سرمایه‌گذاری سبز بین ۱ تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصادهای توسعه‌یافته،

و ۳ تا ۵ درصد در EMDEs، می‌تواند رشد جهانی را تحریک کند، امنیت انرژی را تقویت بخشد و میلیون‌ها شغل شایسته ایجاد کند.

بر اساس سناریوهای بلندمدت، در صورت ادامه سیاست‌های اقلیمی فعلی، تولید ناخالص داخلی جهانی تا سال ۲۰۵۰ ممکن است تا ۱۵ درصد کمتر از جهانی بدون تغییرات اقلیمی باشد. در سناریوی افزایش ۳ درجه‌ای دمای جهانی، زیان‌های پیش‌بینی شده تا سال ۲۱۰۰ می‌تواند به ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی برسد. ابعاد این شوک اقتصادی کلان بسیار بزرگ‌تر از بحران‌های مدرن اخیر (مانند افت ۱.۳ درصدی GDP در ۲۰۰۹ یا ۲.۸ درصدی در ۲۰۲۰) خواهد بود.

تأثیرات نامطلوب هم‌اکنون نیز در حال وقوع است. در سال ۲۰۲۴، بلایای مرتبط با اقلیم حدود ۳۲۰ میلیارد دلار زیان اقتصادی در سطح جهان ایجاد کردند. علاوه بر این، شوک‌های اقلیمی بر ثبات قیمت‌ها و پایداری مالی نیز تأثیر می‌گذارند. نهادهایی مانند بانک مرکزی اروپا و بانک انگلستان پیش‌بینی کرده‌اند که اقدام دیرهنگام یا گذار نامنظم می‌تواند به ضررهای سنگین اعتباری و کاهش سود بانک‌ها منجر شود.

چشم‌انداز سیاست‌گذاری

کنفرانس کاپ ۳۰ در بلم، برزیل، در نقطه‌ی عطف تاریخی برگزار می‌شود. گذار انرژی دیگر یک انتخاب ایدئولوژیک یا صرفاً زیست‌محیطی نیست، بلکه یک ضرورت اقتصادی محوری است. ظهور چین به عنوان تولیدکننده و صادرکننده پیشرو فناوری‌های سبز، باعث شده است که قیمت‌گذاری و دسترسی به انرژی پاک به نفع کشورهای در حال توسعه تغییر کند، و عملاً راه حل‌های فنی را در دسترس قرار داده است.

با این حال، تکنولوژی بدون مالیه کافی، اهداف جهانی را محقق نخواهد کرد. شکاف ۵ تا ۶ برابری در نیازهای سرمایه‌گذاری EMDEs تا سال ۲۰۳۵ بزرگترین تهدید برای این گذار است. برای سیاست‌گذاران جهانی، به ویژه در اقتصادهای در حال توسعه و نوظهوری مانند کشورهای منطقه خاورمیانه که با چالش‌های انرژی و ارزی روبرو هستند، رویکرد باید بر سه محور متمرکز باشد:

۱. هم‌راستایی استراتژیک: پذیرش مدل چین در گنجاندن اقدام اقلیمی به عنوان یک استراتژی



اقتصادی ملی، که امنیت انرژی و توسعه صنعتی را تضمین می‌کند.

۲. جذب سرمایه: طراحی ابزارهای مالی جذاب و کارآمد، مانند تضمین‌ها، برای کاهش ریسک و جذب سرمایه عظیم خصوصی و بین‌المللی مورد نیاز برای پروژه‌های تجدیدپذیر و سازگاری.
۳. تسریع عمل: در نظر گرفتن هزینه تأخیر، که در قالب زیان‌های اقتصادی کلان و بلایای طبیعی محاسبه می‌شود، و اقدام فوری و مقیاس‌پیا برای جلوگیری از کاهش فاجعه‌بار تولید ناخالص داخلی در دهه‌های آینده.

رهبری در بحران اقلیمی دیگر در مورد وعده‌های اخلاقی نیست؛ بلکه در مورد اعتبار، ثبات و جسارت در همسو کردن جاه‌طلبی با عمل در مقیاس وسیع است. چین با ترکیبی از عمل‌گرایی و برنامه‌ریزی، یک مدل کاری ارائه کرده است، اما موفقیت نهایی کاپ ۳۰ و گذار جهانی، منوط به حل سریع و فراگیر بحران تامین مالی است.

برابری بیشتر، رشد بیشتر: بررسی ۲۲۵ سال تجربه جهانی از نابرابری و توسعه

در دهه‌های اخیر، بحث درباره رابطه میان «برابری اجتماعی» و «رشد اقتصادی» یکی از مهم‌ترین و جنجالی‌ترین موضوعات اقتصاد سیاسی بوده است. برخی اقتصاددانان سنتی معتقد بودند که نابرابری، اگرچه ناخوشایند است، اما نوعی ضرورت برای رشد اقتصادی به شمار می‌آید؛ زیرا به ثروتمندان انگیزه می‌دهد سرمایه‌گذاری کنند و فعالیت‌های جدید راه‌اندازی شود. در مقابل، گروه دیگری استدلال می‌کردند که نابرابری شدید نه تنها مانع رشد است، بلکه جامعه را وارد دور باطل بی‌اعتمادی، تنش اجتماعی و هدررفت استعدادها می‌کند.

گزارش «برابری و توسعه: دیدگاهی تاریخی و تطبیقی ۱۸۰۰-۲۰۲۵»^۱ که توسط آزمایشگاه نابرابری جهانی^۲ - نهادی که در مدرسه اقتصاد پاریس قرار دارد و پژوهش‌هایش را چهره‌های مشهوری مثل توماس پیکتی، امانوئل سائز، گابریل زوکمن و همکارانشان هدایت می‌کنند - منتشر شده، دقیقاً در قلب همین مناقشه قرار دارد. ویژگی متمایز این گزارش آن است که برخلاف بسیاری از تحلیل‌های کوتاه‌مدت، به بیش از دو قرن داده تاریخی نگاه می‌کند و تجربه دهه‌ها کشور را با یکدیگر مقایسه می‌کند تا ببیند جوامع در چه شرایطی موفق شده‌اند هم رشد پایدار ایجاد کنند و هم نابرابری را کاهش دهند.

اهمیت این مطالعه در این است که به جای تکرار استدلال‌های نظری، از مسیر داده‌های واقعی حرکت می‌کند: درآمدها، ثروت‌ها، مالیات‌ها، آموزش، سلامت، بهره‌وری، و کیفیت نهادها. این رویکرد به ما اجازه می‌دهد که ادعاهای رایج درباره رابطه برابری و رشد را از «نظر شخصی» به «تحلیل تجربی» تبدیل کنیم.

نتایج گزارش، در بسیاری از موارد، تصور رایج اقتصادی را دگرگون می‌کند. برخلاف باور قدیمی که رشد اقتصادی را در تضاد با برابری می‌دید، این مطالعه نشان می‌دهد کشورهایی که موفق شده‌اند جامعه‌ای برابرتر بسازند، در بلندمدت نه تنها رشد بیشتری تجربه کرده‌اند، بلکه بهره‌وری نیروی

۱- Equality and Development: A Comparative & Historical Perspective 1800–2025

2- World Inequality Lab

کارشان نیز بالاتر بوده است. به بیان ساده، عدالت اجتماعی مقدمه‌ای برای توسعه پایدار است، نه مانعی برای آن.

این یادداشت تلاش می‌کند یافته‌ها و استدلال‌های اصلی گزارش را با زبانی روشن و روان بیان کند؛ بدون آن‌که از عمق تحلیلی آن بکاهد. هدف این است که خواننده، بدون نیاز به آشنایی با مدل‌های پیچیده اقتصادی، تصویری منسجم از آنچه در ۲۲۵ سال گذشته دربارهٔ رابطهٔ میان نابرابری و توسعه آموخته‌ایم به دست آورد.

۱. جهان در گذشته بسیار نابرابرتر از امروز بود

وقتی به داده‌های قرن‌های ۱۹ و اوایل ۲۰ نگاه کنیم، می‌بینیم که تقریباً همه جامعه‌ها بشدت نابرابر بودند. در بسیاری کشورها، یک گروه بسیار کوچک (مثلاً ۱٪ جمعیت) چند صد برابر بیشتر از «نیمهٔ پایین جامعه» درآمد داشتند. در آن دوره: آموزش عمومی گسترده نبود؛ سلامت و بهداشت عمومی ضعیف بود؛ ثروت عمدتاً موروثی بود؛ اغلب مردم امکان صعود اجتماعی نداشتند. به همین دلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی "سفت و بسته" بود: فقیر فقیر می‌ماند، غنی غنی‌تر می‌شد.

۲. از ۱۹۱۰ تا ۱۹۸۰ بزرگ‌ترین کاهش نابرابری در تاریخ رخ داد

یکی از نتایج مهم گزارش این است که بازهٔ ۷۰ ساله بین ۱۹۱۰ تا ۱۹۸۰ دوران طلایی کاهش نابرابری بوده. این روند به این دلیل بوده است که: دولت‌ها آموزش رایگان و عمومی را گسترش دادند؛ خدمات سلامت عمومی ایجاد شد؛ مالیات‌های تصاعدی رشد کرد (ثروتمندان مالیات بیشتری دادند)؛ اتحادیه‌های کارگری قدرت گرفتند؛ مردم عادی حق رأی بیشتری پیدا کردند؛ دولت‌ها سیاست‌های حمایتی برای طبقه کارگر اجرا کردند. برای نمونه، در سوئد، دانمارک یا آلمان: اختلاف درآمد بین «۱٪ بالا» و «۵۰٪ پایین» از صدها برابر به چند برابر کاهش یافت. این اتفاق به تقویت طبقه متوسط و افزایش فرصت‌های برابر کمک کرد.

۳. از ۱۹۸۰ به بعد نابرابری دوباره افزایش یافت، اما نه مثل گذشته

بعد از دهه ۱۹۸۰، با خصوصی‌سازی‌ها، جهانی‌شدن اقتصاد و ضعیف‌تر شدن برخی سیاست‌های

اجتماعی، نابرابری در کشورهایی مثل آمریکا، بریتانیا و برخی اقتصادهای در حال توسعه افزایش یافت. اما گزارش تأکید می‌کند: نابرابری امروز هنوز هرگز به سطح ۱۹۱۰ برنگشته؛ اروپا برخلاف آمریکا نابرابری‌اش کمتر افزایش یافته. بنابراین «بازگشت نابرابری» واقعی است، ولی «بازگشت به گذشته» نیست.

۴. ثروت بسیار نابرابرتر از درآمد است

گزارش یک نکته مهم را برجسته می‌کند: درآمد نابرابر است، اما ثروت فوق‌العاده نابرابرتر است. برای مثال: در برخی کشورها، ۱۰ درصد بالایی تا ۹۰ درصد کل ثروت را در اختیار دارند. سهم نیمه پایین جامعه معمولاً کمتر از ۵ درصد است و حتی در برخی کشورها منفی است (بدهی بیشتر از دارایی). این یعنی ثروت در اغلب کشورها در «بالای هرم» جمع شده و حرکت آن به سمت پایین سخت‌تر از درآمد است.

۵. چه کشورهایی توانستند نابرابری را کاهش دهند؟

پژوهش نشان می‌دهد تنها کشورهایی که چنین ویژگی‌هایی داشتند توانستند نابرابری را کاهش دهند: الف) آموزش همگانی و باکیفیت: سرمایه‌گذاری سنگین روی مدرسه، دانشگاه، آموزش فنی-حرفه‌ای و سلامت عمومی باعث شد مردم از خانواده‌های فقیر هم بتوانند پیشرفت کنند.

ب) دموکراسی و مشارکت سیاسی: وقتی مردم عادی اثرگذارتر شدند، توانستند قوانین عادلانه‌تری درباره مالیات، خدمات عمومی و حقوق کار تصویب کنند.

ج) حضور کارگران در تصمیم‌گیری اقتصادی: در کشورهایی مثل آلمان و سوئد، کارگران در هیئت‌مدیره شرکت‌ها نقش دارند و این باعث شده افزایش درآمدها منصفانه‌تر باشد.

د) مالیات بر ثروت بالا و ارث: این مالیات‌ها از تمرکز بیش از حد ثروت جلوگیری کرد و منابع آن صرف آموزش و سرمایه انسانی شد.

۶. مهم‌ترین بخش گزارش: رابطه میان «برابری» و «بهره‌وری»

این بخش قلب گزارش است و نتیجه آن بسیار مهم است.

پرسش اصلی: آیا کشورهایی که برابرترند، در عمل پربازده‌تر و ثروتمندترند؟
پاسخ گزارش: بله، در ۴۰ سال اخیر رابطه کاملاً مثبت است.

به زبان ساده: کشورها هرچه برابرتر بوده‌اند، بهره‌وری نیروی کارشان بالاتر بوده و اقتصادشان بهتر کار کرده است. در سال ۱۹۱۰ چنین رابطه‌ای دیده نمی‌شد، چون بیشتر کشورها نابرابر بودند. اما امروز، کشورهایی که اختلاف درآمد بین گروه‌های بالا و پایین کمتر است، بازدهی ساعتی کار بسیار بیشتری دارند. مثال ساده:

- نیروی کار در دانمارک یا هلند بهره‌وری بسیار بالایی دارد → این کشورها از نظر توزیع درآمد، از برابرترین کشورها هستند.
- در مقابل، کشورهایی با نابرابری زیاد، مثل آمریکا و برزیل، بهره‌وری‌شان نسبت به اندازه اقتصادشان پایین‌تر از انتظار است.

۷. چرا برابری بهره‌وری را افزایش می‌دهد؟ مکانیسم‌های ساده

گزارش ۵ دلیل توضیح می‌دهد:

- (۱) **فرصت‌های آموزشی بیشتر:** وقتی جامعه برابرتر باشد، افراد از طبقات کم‌درآمد هم می‌توانند آموزش باکیفیت دریافت کنند. این یعنی نیروی کار ماهرتر و بهره‌وری بالاتر.
- (۲) **سلامت بهتر و نیروی کار کارآمدتر:** برابری بیشتر → دسترسی بهتر به سلامت و تغذیه → نیروی کار سالم‌تر و کارآمدتر.
- (۳) **کاهش تنش اجتماعی:** وقتی نابرابری زیاد باشد، برداشت مردم از بی‌عدالتی افزایش می‌یابد و این باعث: فرار مغزها، افزایش جرم، کاهش اعتماد، کاهش مشارکت اقتصادی می‌شود.
- (۴) **تقویت طبقه متوسط:** طبقه متوسط قوی موتور مصرف، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی است.
- (۵) **همکاری بیشتر در محیط کار:** نظام‌های مشارکت کارگری، مثل آلمان و سوئد، باعث تصمیم‌گیری‌های بلندمدت‌تر و بهره‌وری بیشتر می‌شود.



۸. توصیه‌های سیاستی گزارش برای آینده

گزارش چهار پیشنهاد اصلی دارد:

- (۱) تمرکز بر کاهش نابرابری ثروت، نه فقط درآمد: چون ثروت بسیار متمرکزتر است و اثرش در نسل‌های بعد منتقل می‌شود.
- (۲) سرمایه‌گذاری بزرگ در آموزش و سلامت: بهترین و سازگارترین روش برای کاهش نابرابری.
- (۳) ایجاد نظام‌های مشارکتی در اقتصاد: نقش کارگران، شوراهای اتحادیه‌ها و جامعه در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی.
- (۴) مالیات بر ثروت‌های بسیار بالا: تا از تمرکز شدید ثروت جلوگیری شود و منابع مالی برای سرمایه‌انسانی ایجاد شود.

۹. جمع‌بندی نهایی و پیام اصلی گزارش

اگر بخواهیم تمام گزارش را در چند جمله خلاصه کنیم:

- (۱) برابری و توسعه دشمن هم نیستند؛ دوست و مکمل هم‌اند. کشورهای برابرتر، در ۲۵ سال گذشته هم پربازده‌تر بوده‌اند و هم رشد پایدارتر داشته‌اند.
- (۲) آموزش، سلامت و مشارکت اجتماعی رمز موفقیت کشورهای است که نابرابری را کاهش دادند.
- (۳) کشورهای نابرابر مثل آمریکا یا برزیل از نظر بهره‌وری کمتر از ظرفیت واقعی خود عمل می‌کنند.
- (۴) آینده ممکن است با سیاست‌های درست، نابرابری کمتر و رفاه بیشتر برای نسل‌ها داشته باشد.
- (۵) مهم‌ترین پیام گزارش: **اگر می‌خواهید رشد اقتصادی پایدار داشته باشید، ابتدا باید جامعه را برابرتر کنید**

انحصار دارویی، سلاح جدید چین در جنگ تجاری

زمانی گمان می‌رفت که سلاح اصلی در جنگ‌های تجاری، دسترسی به منابع کمیاب مانند عناصر خاکی نادر باشد؛ منابعی که پکن در مقطعی کنترل آن را ابزاری برای اعمال فشار بر دولت‌ها قرار داد. اما در حال حاضر، توجه تحلیل‌گران اقتصادی و سیاست‌گذاران جهانی به یک کالای حیاتی‌تر معطوف شده است که به طور مستقیم با سلامت عمومی و امنیت ملی گره خورده است: داروها و مواد اولیه دارویی. در اواخر سال ۲۰۲۵، با وجود یک آتش‌بس تجاری موقت یک‌ساله میان دولت ترامپ و چین در مورد کنترل واردات عناصر خاکی نادر، مشخص شد که پکن هنوز برگ برنده‌ای قدرتمندتر را رو نکرده است. این ذخیره‌ی استراتژیک، زنجیره‌های تأمین داروهای حیاتی است.

وابستگی ایالات متحده و بخش قابل توجهی از اقتصادهای غربی به چین برای تأمین مواد اولیه فعال دارویی (APIs)، مواد اولیه کلیدی (KSMs)، و حتی محصولات دارویی نهایی، در حال رشد است و این امر به نگرانی عمیق در خصوص امنیت بهداشت عمومی و ظرفیت نوآوری دامن زده است. چین بزرگ‌ترین تأمین‌کننده خارجی مواد اولیه دارویی حیاتی بر اساس حجم (۳۹.۹ درصد از کل واردات در سال ۲۰۲۴) و دومین منبع بزرگ بر اساس ارزش (۱۶.۸ درصد) برای ایالات متحده است. این انحصار تنها به مواد اولیه فعال محدود نمی‌شود؛ ۴۱ درصد از مواد اولیه کلیدی (KSMs) - بلوک‌های شیمیایی سازنده API - نیز از چین وارد می‌شوند. تمرکز بر روی API‌ها بدون توجه به KSM‌ها و مواد کمکی بالادستی، مانند رصد سازندگان گلوله بدون توجه به تأمین‌کنندگان باروت است و خطرات مبهمی را ایجاد می‌کند.

تلاش‌های دولت‌ها، از جمله ایالات متحده، برای بررسی و کاهش این وابستگی‌ها، تحت تأثیر رویدادهای کوتاه‌مدت مانند آتش‌بس تجاری قرار گرفته و ممکن است اجرای راهکارهای طولانی‌مدت را به تأخیر اندازد. در حالی که ابزارهایی مانند تعرفه‌ها مطرح هستند، این راهکارها در مواجهه با یک‌سوم از API‌های ژنریک که توسط تأمین‌کنندگان انحصاری (اغلب چینی) تولید می‌شوند، کارایی ندارند؛ چرا که بدون رقابت، این انحصارگران به جای جابه‌جایی تولید، قیمت‌ها را افزایش می‌دهند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که پکن با استفاده از سیاست‌های حمایتی گسترده، یارانه‌ها، و مقررات

زیست محیطی سهل گیرانه، توانسته است تولیدکنندگان جهانی را در این بخش حیاتی شکست دهد و اکنون نفوذ خود را نه تنها در ظرفیت تولید، بلکه در موتور نوآوری جهانی نیز گسترش داده است.

۱. تکامل وابستگی و بستر تاریخی انحصار

توسعه سلطه چین در بخش دارویی نتیجه یک استراتژی طولانی مدت دولتی است. از سال ۲۰۰۸، دولت چین بخش داروسازی را به عنوان یک «صنعت با ارزش افزوده بالا» تعیین کرد و از طریق یارانه‌ها و مشوق‌های صادراتی از آن حمایت کرد. علاوه بر این، مقررات زیست محیطی سهل گیرانه و وجود بزرگ‌ترین صنعت شیمیایی جهان در چین، به تولیدکنندگان چینی اجازه داد تا هزینه‌های تولید را کاهش داده و رقبای جهانی را تضعیف کنند. این عوامل ساختاری به تدریج مسیر تجارت دارویی را تغییر دادند.

در سال ۲۰۲۳، تحلیل‌ها نشان داد که اتکای ایالات متحده به چین برای داروها و مواد اولیه دارویی به سرعت در حال افزایش است. این روند نشان‌دهنده یک جریان دو طرفه بود؛ اگرچه تمرکز بر روی وابستگی غرب به چین بود، اما تبادلات تجاری در هر دو جهت رو به فزونی داشت که مدیریت ریسک زنجیره تأمین را حیاتی‌تر می‌ساخت. با این حال، تا سال ۲۰۲۴، داده‌های حجم واردات ایالات متحده به طور قاطع برتری چین در تأمین مواد اولیه حیاتی را تأیید کردند.

تا نوامبر ۲۰۲۵، نگرانی‌ها از یک وابستگی تجاری صرف فراتر رفته و به نگرانی‌های استراتژیک در مورد «سلاح تجاری» تبدیل شد. یک آتش‌بس تجاری موقت، فرصتی یک‌ساله برای واشنگتن فراهم کرد تا این وابستگی را کاهش دهد، اما این فرصت همزمان با خطر به تأخیر افتادن اقدامات جدی بود. تحلیلگران هشدار دادند که شکستن این وابستگی نیازمند سیاست‌هایی فراتر از تعرفه‌های ساده است، چرا که سیستم اقتصادی چین به گونه‌ای طراحی شده که بازار را با صادرات زیر قیمت اشباع کند تا هرگونه جایگزین احتمالی را فلج سازد.

این فرآیند تنها یک جابه‌جایی تولید نیست؛ چین در حال صعود به زنجیره ارزش نیز هست. در حالی که در گذشته بیشتر به عنوان یک ظرفیت تولیدی تلقی می‌شد، اکنون در حال تبدیل شدن

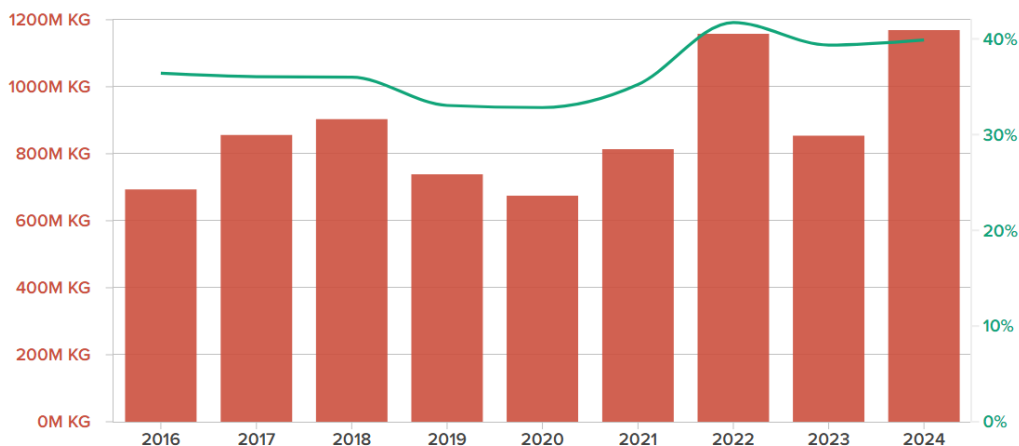
به یک مرکز نوآوری دارویی است. تا سال ۲۰۲۴، شرکت‌های بزرگ دارویی نزدیک به یک‌سوم از کاندیداهای دارویی خارجی خود را از چین تأمین می‌کردند. اگرچه سبد تحقیقاتی چین هنوز تمایل به مولکول‌های «me-too» (نسخه‌های بهبود یافته داروهای موجود) دارد، اما این کشور به شدت بر داروهای اصلی و first-in-class (FIC) تمرکز کرده است. در سال ۲۰۲۴، چین ۲۴ درصد از خط لوله جهانی داروهای FIC را به خود اختصاص داد و تنها از ایالات متحده عقب ماند.

۲. ابعاد انحصار چین در مواد اولیه و محصولات نهایی

سلطه چین در بخش دارویی هم از نظر عمق (کنترل مواد اولیه بالادستی) و هم از نظر وسعت (تولید داروهای نهایی حیاتی) چشمگیر است. تحلیل حجم واردات نشان می‌دهد که این کشور بر برخی مواد اولیه دارویی حیاتی کنترل شبه‌انحصاری دارد.

US imports of critical pharmaceutical inputs from China

Import volume (left) vs. portion of global imports (right)



Source: Author's Calculations, U.S. Census Bureau, U.S. Department of Commerce International Trade Administration
For additional discussion on the calculations, see the methodology section

برای درک میزان این انحصار، باید به داده‌های کمی توجه کرد:

۱. انحصار در مواد اولیه: تقریباً از هر چهار مورد وارداتی مواد اولیه دارویی به ایالات متحده،

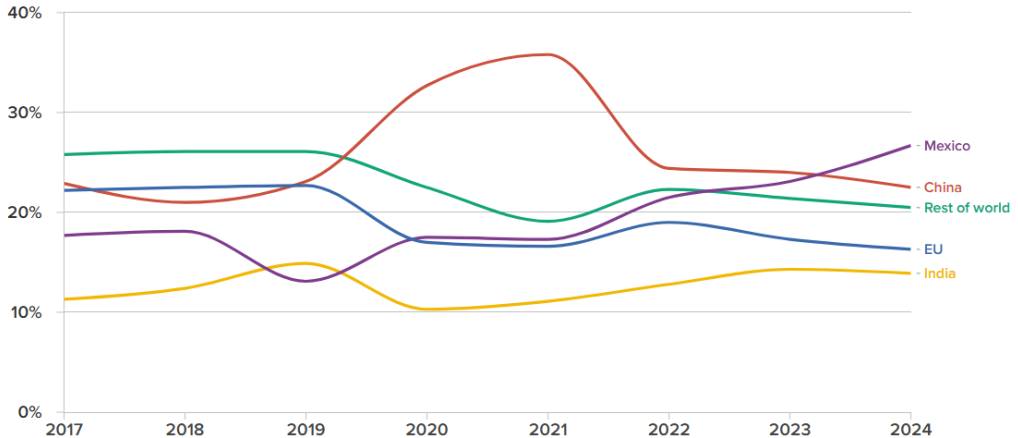
یک مورد از دسته‌بندی محصولات است که چین حداقل سه‌چهارم (۷۵ درصد) واردات آن را کنترل می‌کند. برای یک دهم از این ورودی‌های حیاتی، سهم بازار چین از ۹۹ درصد فراتر می‌رود. نمونه بارز این وابستگی، API مورد نیاز برای آنتی‌بیوتیک‌های کلاس سولفونامید است که در درمان دیابت نوع ۲، فشار خون بالا و HIV/AIDS استفاده می‌شود، به طوری که تقریباً تمام واردات آمریکا از چین منشأ می‌گیرد.

۲. کنترل بالادستی: این وابستگی حتی در اجزای بالادستی API ها (KSMs) نیز بیشتر است. ۴۱ درصد از مواد اولیه کلیدی که برای سنتز API استفاده می‌شوند، از چین می‌آیند. علاوه بر این، چین تقریباً کنترل انحصاری بر مواد کمکی ضروری، از جمله معرف‌ها و حلال‌های مورد نیاز برای سنتز API دارد.

۳. محصولات نهایی حیاتی: این الگو در داروهای نهایی حیاتی نیز تکرار می‌شود، به ویژه ژنریک‌ها و تجهیزات پزشکی. در سال ۲۰۲۴، ایالات متحده ۹۹ درصد از پردنیزون وارداتی (یک ضد التهاب قوی)، ۹۲ درصد از آنتی‌بیوتیک‌های پنی‌سیلین و استرپتومایسین، و ۹۴ درصد از کیت‌های کمک‌های اولیه را از چین تأمین می‌کرد. در حالی که مکزیک بزرگ‌ترین تأمین‌کننده محصولات نهایی بر اساس حجم است، چین یک منبع کلیدی برای مواد حیاتی و پرمصرف باقی می‌ماند.

US imports of finished critical pharmaceuticals

Percent share of total import volume



Source: Author's Calculations, U.S. Census Bureau, U.S. Department of Commerce International Trade Administration
For additional discussion on the calculations, see the methodology section

۳. پیامدهای استراتژیک: اجبار، اختلال و فرسایش قابلیت‌ها

اتکای بیش از حد به واردات و نوآوری چینی، تاب‌آوری بهداشت عمومی را از سه طریق عمده تهدید می‌کند:

۱. خطر اجبار و سلاح‌سازی تجاری: چین می‌تواند در جریان یک درگیری ژئوپلیتیک بزرگ، مانند یک جنگ تجاری، از کنترل خود بر زنجیره‌های تأمین دارویی استفاده کند. قانون کنترل صادرات ۲۰۲۰ و قانون امنیت زیستی ۲۰۲۱ پکن، اختیار گسترده‌ای برای تبدیل صادرات دارویی به سلاح تجاری فراهم می‌کند. اگرچه ممنوعیت‌های عمومی (مانند آنچه در مورد عناصر خاکی نادر رخ داد) ممکن است کمتر محتمل باشد—زیرا حتی آن محدودیت‌ها نیز استثنائاتی برای کاربردهای پزشکی داشتند—اما پکن می‌تواند از اهرم دارویی خود در مناقشات تجاری استفاده کند. نگرانی جدی‌تر، هدف قرار دادن نیروهای نظامی ایالات متحده به چین وابسته است. اگرچه اجبار دارویی چین یک سناریوی شدید تلقی می‌شود، اما وجود این آسیب‌پذیری غیرقابل انکار است.

۲. خطر اختلالات غیر عمدی: حتی بدون اجبار عمدی، تمرکز تولید در چین آسیب‌پذیری حادی در برابر حوادث و شوک‌های سیاستی ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، هنگامی که شانگهای در طول همه‌گیری کووید-۱۹ قرنطینه شد، کارخانه GE Healthcare که ۸۰ درصد از مواد کنتراست یددار جهان را تأمین می‌کرد، از مدار خارج شد. این اختلال باعث شد که بیمارستان‌ها در سراسر جهان به مدت ده ماه سهمیه‌بندی خدمات تصویربرداری تشخیصی را اجرا کنند تا تولید بهبود یابد. هنگامی که یک تأسیسات یا منطقه واحد، تأمین جهانی را کنترل می‌کند، هرگونه اختلال—ناشی از بیماری، بلایای طبیعی، یا شکست تولید—می‌تواند سیستم را فلج کند.

۳. فرسایش قابلیت‌های بلندمدت: ریسک سوم فراتر از زنجیره‌های تأمین موجود است و به توسعه داروهای آینده مربوط می‌شود. با صعود شرکت‌های چینی در زنجیره ارزش، وابستگی از ظرفیت صرف تولید به قابلیت‌های نوآوری تغییر می‌کند. ثبت رکورد ۴۱.۵ میلیارد دلاری در صدور مجوز (لایسنسینگ) از چین به غرب در سال گذشته، که جهشی ۶۶ درصدی نسبت به سال ۲۰۲۳ داشت، خطرات فرسایش رقابتی را تشدید می‌کند.

معاملات دارویی که منشأ چینی دارند، درآمد را از تحقیقات داخلی در غرب خارج می‌کنند. همچنین، همانطور که شرکای چینی کنترل آزمایش‌ها و فرآیندهای مقیاس‌بندی را برای درمان‌های پیشرفته مانند بیوسپسیفیک‌ها، mRNA و درمان سلولی CAR-T در دست می‌گیرند، تیم‌های غربی مهارت‌های ضروری خود را از دست می‌دهند. صنعت نیمه‌رسانا به عنوان یک هشدار جدی عمل می‌کند؛ ایالات متحده اجازه داد ساخت تراشه به خارج از کشور منتقل شود، تخصص فرآیند حیاتی را از دست داد، و اکنون صدها میلیارد دلار برای بازسازی آنچه تسلیم کرده است، هزینه می‌کند. صنعت داروسازی نباید این اشتباه را تکرار کند. حفظ کشف داروی داخلی تضمین می‌کند که ایالات متحده قابلیت‌های فنی برای رهبری علمی بلندمدت را حفظ می‌کند.

۴. پاسخ‌های سیاستی و جهت‌گیری‌های آتی

برای تضمین تأمین دارویی، واشنگتن به ترکیبی از سیاست‌های حمایتی و ترویجی نیاز دارد. یکی از ابزارهای حمایتی، اعمال تعرفه‌های تجاری (Section ۲۳۲) است که می‌تواند برخی از تولید API را

از چین دور کند. بر اساس قوانین واردات ایالات متحده، منبع API به عنوان کشور مبدأ دارو تلقی می‌شود—حتی اگر کشور دیگری فرآیند نهایی تولید را تکمیل کرده باشد. بنابراین، یک داروی تولید شده در هند که از API چینی استفاده می‌کند، مشمول نرخ تعرفه چین می‌شود. این تعرفه‌ها می‌توانند در شرایطی که چین تولید داخلی خود را گسترش می‌دهد، با منصرف کردن تولیدکنندگان پایین‌دستی در هند، مکزیک، و اتحادیه اروپا از ادغام با تولید چین، مؤثر باشند.

با این حال، تعرفه‌ها محدودیت‌های جدی دارند و نمی‌توانند انحصار را بشکنند. برای یک‌سوم API های ژنریک که تأمین‌کنندگان انحصاری دارند، فشار رقابتی برای جابه‌جایی وجود ندارد. بازده حاصل از تأسیسات تولیدی جدید برای بسیاری از داروهای ژنریک بسیار پایین و نامطمئن است که شرکت‌ها نمی‌توانند چین را دور بزنند. در این شرایط، شرکت‌ها ممکن است هزینه‌ها را به مصرف‌کنندگان منتقل کنند، کیفیت را کاهش دهند یا تولید را متوقف سازند.

این پویایی‌ها مستلزم ترویج تولید داخلی و متحدان از طریق ترتیبات تجاری بخشی است. توافقات اخیر واشنگتن در مورد مواد معدنی حیاتی، می‌تواند به عنوان یک الگو عمل کند. ایجاد ذخایر استراتژیک مشترک، سازوکارهای حمایت از قیمت، و تأمین مالی هدفمند برای تسریع تولید، می‌تواند تجارت پزشکی و تاب‌آوری زنجیره تأمین را در میان اتحادیه اروپا، هند، مکزیک، و ایالات متحده تقویت کرده و همزمان وابستگی جمعی آنها به پکن را کاهش دهد.

برخلاف تعرفه‌ها، یک ترتیب تجاری دارویی می‌تواند شامل مشوق‌هایی برای حمایت از اکوسیستم‌های تحقیقاتی ایالات متحده و متحدان باشد و از جریان مالکیت فکری (IP) محافظت کند. این رویکرد، در کنار بررسی تعمیق همکاری‌ها با اتحادیه اروپا—که خود به دنبال تضمین زنجیره‌های تأمین دارویی مقرون به صرفه و قابل دسترس است—می‌تواند مسیر مناسبی برای امنیت دارویی جهانی باشد.

۵. پیامدهای جهانی و ملاحظات منطقه‌ای

وابستگی دارویی ایالات متحده به چین یک آسیب‌پذیری حیاتی است. پکن ۴۰ درصد از مواد اولیه دارویی وارداتی را کنترل می‌کند و انحصاراتی بر داروهای ضروری دارد. آتش‌بس تجاری یک‌ساله،



به واشنگتن فرصت می‌دهد تا این وابستگی را بشکند. استفاده خردمندانه از این زمان برای مذاکره بر سر توافقات تجاری در بخش دارویی ضروری است.

از دیدگاه جهانی، تمرکز شدید تولید در یک مرکز جغرافیایی واحد (چین)، یک خطر سیستمی برای تمامی کشورهای واردکننده دارو ایجاد می‌کند. این خطر شامل کشورهای نیز می‌شود که به طور مستقیم در شبکه‌های تجاری آمریکا و متحدانش قرار ندارند، اما همچنان برای تأمین نیازهای دارویی حیاتی خود به بازار جهانی متکی هستند. در یک سناریوی شوک (مانند اختلال در شانگهای) یا اجبار (مانند محدودیت صادرات)، کشورهایی که به دلیل محدودیت‌های تجاری یا چالش‌های مالی، از دسترسی به بازارهای جایگزین محروم هستند، آسیب‌پذیری بیشتری خواهند داشت.

به طور خاص، در بستر اقتصادی و تجاری ایران، که به شدت به واردات داروهای خاص، مواد اولیه، و تجهیزات پزشکی وابسته است و اغلب تحت تأثیر محدودیت‌های مالی و تجاری قرار دارد، هرگونه بی‌ثباتی یا «سلاح‌سازی» زنجیره تأمین دارویی جهانی می‌تواند اثرات مخربی داشته باشد. اگرچه منابع موجود به طور مستقیم به ایران اشاره نمی‌کنند، اما ماهیت انحصاری و ژئوپلیتیکی شدن داروها نشان می‌دهد که تاب‌آوری بهداشت عمومی یک نگرانی جهانی است. سیاست‌گذاران در کشورهایی نظیر ایران باید با در نظر گرفتن این روند، به دنبال تنوع‌بخشی منابع تأمین، حمایت از تولید داخلی مواد اولیه، و تضمین همکاری با شرکای تجاری متعدد برای کاهش ریسک تمرکز باشند؛ زیرا تضعیف یا اختلال در هر بخش از زنجیره تأمین جهانی، پیامدهای غیرقابل‌گریزی برای بازارهای حاشیه‌ای خواهد داشت.

مسئله وابستگی دارویی دیگر صرفاً یک موضوع تجاری نیست، بلکه یک مسئله امنیت ملی و سلامت عمومی است. همانند استعاره‌ای که صنعت نیمه‌رسانا را توصیف می‌کند، اگر اقدامات فوری برای حفظ قابلیت‌های فنی و ایجاد زنجیره‌های تأمین متنوع با متحدان انجام نشود، غرب در خطر تسلیم رهبری علمی و فنی خود در مهم‌ترین بخش قرن بیست و یکم — یعنی زیست‌فناوری و داروسازی — قرار خواهد گرفت. موفقیت در این حوزه نیازمند سیاستی دوگانه است: حفاظت از بازار داخلی از طریق تعرفه‌های هوشمند و ترویج تولید توسط اتحادهای استراتژیک از طریق توافقات تجاری دقیق.



این یک مسابقه است که یک آتش‌بس تجاری موقت، تنها زمان محدودی برای آماده‌سازی در اختیار بازیگران اصلی قرار داده است.

رئوپلیتیک هوش مصنوعی: آینده قدرت جهانی، اقتصاد و ارزش‌ها

جهان وارد یک مسابقه فناورانه بی‌سابقه شده است که پیامدهای آن نه تنها توزیع قدرت بین‌المللی را دگرگون می‌سازد، بلکه ماهیت خود قدرت را نیز بازتعریف می‌کند. این رقابت که اصلی‌ترین صحنه آن میان ایالات متحده و جمهوری خلق چین شکل گرفته است، فراتر از یک نزاع تجاری یا اقتصادی ساده است و باید آن را مهم‌ترین مسابقه تکنولوژیک از زمان طلوع عصر هسته‌ای به شمار آورد. با این تفاوت که در این دور، سلاح‌ها نه اتم‌ها، بلکه الگوریتم‌ها هستند. نتیجه این جدال نسلی تعیین خواهد کرد که کدام مجموعه از ارزش‌ها - کارآمدی اقتدارگرایانه یا پویایی دموکراتیک - هنجارهای جهانی را در حوزه‌هایی از تجارت دیجیتال گرفته تا جنگ‌های خودمختار تنظیم خواهد کرد.

هوش مصنوعی صرفاً یک ابزار فناورانه نیست؛ بلکه موتوری است که نحوه تفکر، کار و تصمیم‌گیری جوامع را متحول می‌سازد. دولت چین، تحت یک استراتژی دولتی یکپارچه، هوش مصنوعی را به عنوان یک محرک حیاتی برای آنچه «قدرت جامع ملی» می‌خواند، در نظر می‌گیرد. پکن با تمرکز شدید بر یکپارچه‌سازی سریع هوش مصنوعی در بخش‌هایی نظیر نظارت عمومی، تولیدات پیشرفته، محصولات و خدمات مصرفی، نوسازی نظامی و حتی کشف علمی، رویکردی متمرکز و اعمال‌محور را دنبال می‌کند که به «هوش مصنوعی مضاعف» (AI-plus) مشهور است. این رویکرد به چین مزیتی در ارائه جهت‌گیری و مشوق‌ها برای یکپارچه‌سازی سریع فناوری در سراسر بخش‌های اقتصادی می‌دهد.

در سوی مقابل، ایالات متحده عمدتاً بر پویایی منحصر به فرد بخش خصوصی، فرهنگ تحقیقاتی باز و شبکه وسیع اتحادهای بین‌المللی خود تکیه دارد. با این حال، دولت آمریکا در هماهنگ‌سازی ذی‌نفعان خصوصی و دانشگاه‌های خود در مقیاس ملی دچار چالش است و قوانین ضعیف در زمینه حریم خصوصی و مالکیت فکری اغلب به جای ایجاد مسیرهای روشن برای حرکت، ابهاماتی را مطرح می‌سازند. این تضاد در مدل‌های نوآوری، رقابتی را خلق کرده است که اگرچه مانند پروژه منهن^۱ یک مسابقه متمرکز و پنهانی نیست، اما می‌تواند پیامدهای مشابهی در تغییر تاریخ داشته باشد. برخلاف

۱- پروژه منهن یک برنامه تحقیق و توسعه بود که در طول جنگ جهانی دوم برای تولید اولین سلاح‌های هسته‌ای انجام شد. این پروژه توسط ایالات متحده و با همکاری انگلستان و کانادا رهبری شد. پروژه منهن در اوج خود نزدیک به ۱۳۰۰۰ نفر را استخدام کرد و نزدیک به ۲ میلیارد دلار (معادل حدود ۲۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۴) هزینه داشت.

عصر هسته‌ای که نوآوری عمدتاً دولتی بود، امروزه شرکت‌های خصوصی غول‌هایی مانند آنتروپیک، گوگل، انویدیا، مایکروسافت، و اوپن‌ای‌آی در آمریکا و علی‌بابا، دی‌جی‌آی و هواوی در چین، با بودجه‌ها و نفوذ جهانی عظیم، پیشگام این انقلاب هستند.

بسیاری از تحلیلگران این مسابقه را به لحاظ پیامدها با جنگ سرد مقایسه می‌کنند و آن را دست کم به همان اندازه تعیین‌کننده می‌دانند. آنچه امروز در حال رقم خوردن است، فراتر از تصاحب بازارهای جدید است؛ این لحظه، فرصتی محوری برای تأثیرگذاری بر استانداردهای جهانی است. همانطور که طراحی اینترنت اولیه تمایلی به سمت باز بودن و آزادی بیان داشت و دو نسل را شکل داد، استانداردهای حاکم بر عصر هوش مصنوعی نیز آیندگان را تحت تأثیر قرار خواهد داد. بنابراین، برای سیاست‌گذاران، اقتصاددانان و عموم مردم، درک این دینامیک‌های ژئوپلیتیک و اقتصادی از اهمیت حیاتی برخوردار است.

۱. ماهیت رقابت و پیامدهای نسلی

رقابت هوش مصنوعی در هسته خود، مبارزه‌ای برای تعریف آینده است. این جنگ فناورانه، که به طور فزاینده‌ای وارد حوزه‌های اقتصاد، امنیت، دفاعی، و سیاست و دیپلماسی شده است، فراتر از دستیابی به یک «فوق‌سلاح» واحد است. در عوض، هدف تعیین چگونگی توزیع قدرت در سطح جهان و چگونگی اعمال این قدرت جدید توسط بازیگران اصلی است. قدرت جامع ملی چین به شدت به یکپارچگی سریع و موفقیت‌آمیز هوش مصنوعی در تمام بخش‌ها گره خورده است.

بسیاری از ناظران معتقدند که این رقابت، با تمام شباهت‌هایش به جنگ سرد و پروژه‌های بزرگ علمی گذشته، از نظر ماهیت نوآوری متفاوت است. در حالی که توسعه پایه‌های فنی یادگیری عمیق تا حدودی توسط دولت ایالات متحده امکان‌پذیر شد، این بخش خصوصی بود که از طریق سرمایه‌گذاری‌های عظیم و نوآوری توانست به قابلیت‌های فعلی دست یابد. این وضعیت، لزوم همکاری مؤثر بین دولت‌ها و شرکت‌های خصوصی را برجسته می‌سازد، زیرا این شرکت‌ها دارای منابع مالی و دسترسی جهانی هستند که حتی وزارتخانه‌های دفاع را نیز به شگفتی می‌آورد. با این حال، برخلاف پروژه منهن که یک تلاش متمرکز و مخفی دولت آمریکا در زمان جنگ بود، مسابقه

هوش مصنوعی توسط تعداد زیادی از شرکت‌ها، دانشگاه‌ها و پژوهشگران در یک اکوسیستم جهانی پدید آمده است.

شکست در حفظ رهبری آمریکا در حوزه هوش مصنوعی می‌تواند پیامدهای نسلی داشته باشد. اگرچه تظاهرات موفقیت در هوش مصنوعی ممکن است به اندازه یک انفجار تاریخی دراماتیک نباشد، اما تأثیرات آن هر فردی را در کره زمین تحت تأثیر قرار خواهد داد. نتیجه این مسابقه مشخص خواهد کرد که کدام گروه از کشورها و کدام مجموعه از ارزش‌ها آینده را تعیین می‌کنند. نگرانی‌های موجود، ریشه در این واقعیت دارد که اگر آمریکا و متحدانش شکست بخورند، ساختار اینترنت و استانداردهای دیجیتال آینده، دیگر تمایلی به سمت آزادی و خودسازماندهی نخواهد داشت.

۲. مدل‌های توسعه متضاد: پکن در برابر واشنگتن

مدل‌های چین و آمریکا برای توسعه و استقرار هوش مصنوعی کاملاً در تضاد هستند و این امر، نقاط قوت و آسیب‌پذیری هر یک را تعیین می‌کند.

مدل چین، بلندپروازی دولتی و خصوصی را به گونه‌ای در هم می‌آمیزد که می‌تواند در این رقابت تعیین‌کننده باشد. این سیستم، دولت، سرمایه خصوصی و علوم پیشرو را حول یک هدف مشترک که توسط حزب کمونیست دیکته می‌شود، بسیج می‌کند. در چین، بخش خصوصی باید تابع خواست حزب باشد و شرکت‌هایی که در خدمت اهداف ملی قرار نگیرند، خود را در معرض خطر می‌بینند. این رویکرد، که بر اساس آن انگیزه‌های شرکتی با اهداف ملی همسو می‌شوند، به ویژه در ارائه دستورالعمل‌ها و مشوق‌ها برای یکپارچه‌سازی هوش مصنوعی در تمام بخش‌ها بسیار مؤثر است.

در مقابل، مزیت آمریکا در اکوسیستم دموکراتیک، بازار آزاد و نوآورانه آن نهفته است که به عنوان آهنربایی بی‌رقیب برای جذب استعدادها و سرمایه عمل می‌کند. با این حال، همین اکوسیستم باز، آسیب‌پذیری‌هایی را نیز به همراه دارد، زیرا دولت واشنگتن نمی‌تواند به طور معمول و روتین، قهرمانان فناوری خود را برای اهداف امنیت ملی مهار کند یا به اهرم فشار تبدیل سازد، شیوه‌ای که پکن به طور منظم انجام می‌دهد. در آمریکا، آشفتگی بازار آزاد می‌تواند به عنوان یک نقطه قوت

ماندگار در هدایت سرمایه و توجه به فناوری‌های پیشرفته عمل کند، اما هماهنگی ملی را دشوارتر می‌سازد.

برخی از رهبران صنعت، از جمله مدیرعامل شرکت انویدیا، با توجه به مقررات منعطف‌تر چین، یارانه‌های انرژی جدید و مداخلات مستقیم دولت برای کمک به شرکت‌های پیشرو، ابراز نگرانی کرده‌اند که ممکن است چین در مسابقه هوش مصنوعی پیروز شود. این نگرانی‌ها در حالی مطرح می‌شوند که دولت ترامپ بیشتر بر محدود کردن آنچه شرکت‌های آمریکایی می‌توانند به چین بفروشند، تمرکز کرده است تا کمک فعالانه به این شرکت‌ها برای پیروزی در رقابت. این دوگانگی در سیاست‌گذاری، نشان‌دهنده تضاد ریشه‌ای بین تمرکز بر امنیت از طریق ممنوعیت و تمرکز بر رهبری از طریق نوآوری بدون محدودیت است.

۳. میدان نبرد اقتصادی و زنجیره تامین

برنده شدن در این مسابقه تا حد زیادی به توانایی تولید پیشرفته‌ترین تراشه‌ها، بهترین مدل‌ها، قوی‌ترین رایانه‌ها و ارزان‌ترین و پایدارترین انرژی مورد نیاز برای گسترش این فناوری‌ها بستگی دارد. زنجیره تامین، به ویژه در مورد تراشه‌ها، به میدان نبرد اصلی تبدیل شده است.

تصمیمات اخیر دولت آمریکا در خصوص جلوگیری از دسترسی چین به تراشه‌های پیشرفته‌ای مانند Blackwell و حتی یک تراشه با قابلیت کمتر که صریحاً برای بازار چین طراحی شده بود، نشان‌دهنده شدت نبرد سخت‌افزاری است. این سیاست‌ها، اگرچه با هدف تضعیف قابلیت‌های چین در هوش مصنوعی و نوسازی نظامی صورت می‌گیرد، نگرانی‌هایی را در میان رهبران صنعت آمریکا ایجاد کرده است. آنها نگرانند که تمرکز بیش از حد بر محدودیت، شرکت‌های آمریکایی را از دستیابی به مقیاس و سود لازم برای سرمایه‌گذاری مجدد و نوآوری سریع‌تر بازدارد.

این درگیری بر سر قطعات و زیرساخت‌ها، لزوم تفکر یکپارچه در مورد توسعه، استفاده و پیامدهای فناوری هوش مصنوعی را بیش از هر زمان دیگری آشکار می‌سازد. مسابقه هوش مصنوعی صرفاً به ساخت تراشه‌های بیشتر یا اجرای مدل‌های سریع‌تر خلاصه نمی‌شود؛ بلکه نیازمند استراتژی‌های

جامع برای حفظ برتری در تمام شش حوزه حیاتی شامل نوآوری، زنجیره‌های تامین، منابع انرژی، پذیرش و نظارت دولتی، توسعه استعدادها و اتحادهای بین‌المللی است. از این رو، مؤسسات سیاست‌گذاری مانند شورای آتلانتیک با راه‌اندازی کمیسیون ژئوتک هوش مصنوعی، تلاش می‌کنند تا استراتژی‌های عملی برای تضمین رهبری آمریکا و متحدانش تدوین کنند و ظرفیت چین برای استفاده از تمام جامعه خود به سوی اهداف فناورانه را خنثی سازند.

نقش ایران در اقتصاد حاشیه‌ای هوش مصنوعی

در حالی که قطب‌های اصلی رقابت مشغول تعریف استانداردها و کنترل زیرساخت‌های کلیدی هستند، کشورهای ثالث و اقتصادهای حاشیه‌ای، از جمله ایران، باید موقعیت خود را در این نظام در حال ظهور تعریف کنند. برای یک کشور مانند ایران که تحت تحریم‌های تجاری و فناوری قرار دارد، پیامدهای این رقابت دوجندان است:

اول، کنترل زنجیره تامین: تسلط کامل یکی از بلوک‌های قدرت (به ویژه آمریکا) بر زنجیره تامین تراشه‌ها و نرم‌افزارهای اساسی، دسترسی ایران به فناوری‌های حیاتی هوش مصنوعی را دشوارتر می‌سازد. اگر محدودیت‌ها بر فروش تراشه‌های خاص یا مدل‌های هوش مصنوعی تشدید شود، شرکت‌های ایرانی که به دنبال بهبود بهره‌وری در بخش‌هایی مانند نفت، گاز، یا خدمات مالی هستند، با موانع جدی روبه‌رو خواهند شد. این امر می‌تواند فاصله تکنولوژیک ایران را با اقتصادهای پیشرفته عمیق‌تر سازد.

دوم، استانداردهای ارزشی و حکمرانی: اگر جهانی شکل گیرد که در آن هوش مصنوعی به ابزاری برای کنترل سیاسی شدید تبدیل شود (مدلی که می‌تواند با رویکرد اقتدارگرایانه همسو باشد)، این امر بر نحوه استقرار فناوری‌های نظارتی و کنترلی در سطح جهانی تأثیر می‌گذارد. تصمیم‌گیری در مورد اعتماد، ایمنی و ارزیابی‌های هوش مصنوعی که در برنامه‌های عملیاتی اخیر آمریکا و چین مطرح شده‌اند، در نهایت بر تمامی تعاملات بین‌المللی در زمینه سیاست‌های هوش مصنوعی حاکم خواهد بود. اقتصادهایی مانند ایران باید در میان این استانداردهای متضاد حرکت کنند و همزمان تلاش نمایند تا اهداف ملی خود را برای پذیرش هوش مصنوعی پیش ببرند.

سوم، نوآوری داخلی و جذب استعداد: توانایی آمریکا در جذب استعدادهای جهانی در حوزه فناوری، یک مزیت ماندگار است. کشورهایی که فاقد اکوسیستم باز و جذابیت برای استعدادهای بین‌المللی هستند، در دستیابی به نوآوری خودکفا در هوش مصنوعی دچار مشکل خواهند شد. برای ایران، این بدان معناست که اگرچه ممکن است محدودیت‌ها، تمایل به بومی‌سازی را افزایش دهد، اما این بومی‌سازی در غیاب دسترسی به جدیدترین سخت‌افزار و بازارهای جهانی، می‌تواند بسیار پرهزینه و کند باشد.

در مجموع، سیاست‌گذاران در اقتصادهای ثالث باید با درک این واقعیت عمل کنند که سیاست‌های هوش مصنوعی بین‌المللی - اعم از برنامه‌های عملیاتی آمریکای و چین یا تلاش‌های جهانی برای حکمرانی بر هوش مصنوعی - به سرعت در حال شکل‌گیری است. این تحولات بر دسترسی فناوری، سرمایه و نهایتاً بر رقابت‌پذیری اقتصادی آن‌ها در سال‌های آینده تأثیر مستقیم خواهد گذاشت.

بشریت به نقطه عطف مهمی در تاریخ خود رسیده است. رقابت برای تسلط بر هوش مصنوعی نه یک درگیری کوتاه مدت، بلکه یک ماراتن نسلی است که پویایی اقتصاد جهانی و نظم ژئوپلیتیک را تغییر خواهد داد. این مسابقه، شرکت‌های قدرتمند خصوصی را در کانون توجه قرار داده و دولت‌ها را مجبور به ابداع مدل‌های جدیدی از همکاری دولتی-خصوصی کرده است. چه از طریق مدل متمرکز و دولتی-محور چین و چه از طریق مدل غیرمتمرکز و نوآورانه آمریکا، نحوه توسعه و استقرار هوش مصنوعی در نهایت تعیین‌کننده این خواهد بود که آیا این فناوری به مثابه ابزاری برای آزادی و رفاه جهانی عمل می‌کند یا به اهرمی برای کنترل و اقتدارگرایی تبدیل می‌شود. در این میان، کشورهای بدون قدرت اصلی رقابت باید استراتژی‌های دقیقی برای پیمایش در میان محدودیت‌های زنجیره تامین و استانداردهای متضاد تعریف شده توسط ابرقدرت‌ها تدوین کنند تا بتوانند جایگاه خود را در این دنیای جدید تعریف‌شده با الگوریتم‌ها تثبیت نمایند.

صعود اقتصادی چین در خاورمیانه: تجارت، انرژی و توازن نوظهور ژئوپلیتیک

اقتصاد جهانی در میانه دهه‌ی ۲۰۲۰ شاهد یک دگرگونی ساختاری در خاورمیانه است؛ منطقه‌ای که دهه‌ها تحت سلطه بلامنازع نفوذ امنیتی و اقتصادی ایالات متحده قرار داشت، اکنون در حال ترسیم خطوط توازن جدیدی است. این دگرگونی نه ناگهانی، بلکه حاصل سال‌ها افزایش پیوسته و خاموش حضور اقتصادی چین است که از ظرفیت عظیم تولید و توانایی‌های رو به رشد آن در حوزه فناوری‌های پیشرفته سرچشمه می‌گیرد. تحلیلگران اقتصادی و سیاست‌گذاران در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری در پی درک مفهوم «نقطه تقاطع» (Crossover Point) هستند، آستانه‌ای که در آن عمق یافتن پیوندهای اقتصادی چین با کشورهای منطقه، به‌ویژه در خلیج فارس و عراق، می‌تواند به چالشی بزرگ برای منافع غرب تبدیل شود.

باید اذعان داشت که اگرچه کشورهای سلطنتی عربی خلیج فارس، مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی، همچنان برای دهه‌های متمادی شرکای امنیتی ایالات متحده باقی مانده‌اند، اما گسترش روزافزون واردات انرژی چین از این منطقه، سبب شده است تا سال‌ها گمانه‌زنی در مورد ایفای نقش امنیتی قوی‌تر توسط پکن در خلیج فارس مطرح شود. هرچند که شواهد کنونی نشان می‌دهد چین هیچ تمایلی به پذیرش تعهدات نظامی یا امنیتی پرهزینه در خاورمیانه ندارد و احتمال ایفای چنین نقشی در آینده نزدیک کم است، اما ژرفا و پیچیدگی فزاینده روابط اقتصادی میان چین و کشورهای حوزه خلیج فارس، تمایل این کشورها را به همسویی کامل با واشنگتن در مسائلی فراتر از مسائل اصلی امنیتی (مانند خرید تسلیحات) محدود کرده است.

این واقعیت اقتصادی، خود را در ارقام و روندها به وضوح نشان می‌دهد. وابستگی چین به نفت خام خلیج فارس به شدت افزایش یافته، در حالی که واردات مستقیم ایالات متحده از این منطقه کاهش یافته است. این تغییر در مسیر جریان انرژی، تفکراتی را در میان برخی سیاست‌گذاران آمریکایی ایجاد کرده است که ممکن است واردات نفت چین، این کشور را در نهایت به سمت حضور امنیتی آشکار در خلیج سوق دهد، همانند آنچه که در طول جنگ سرد و پس از جنگ اول خلیج فارس برای آمریکا رخ داد. با این حال، کارشناسان چینی و بسیاری از ناظران در منطقه خلیج فارس متفق‌القول هستند که

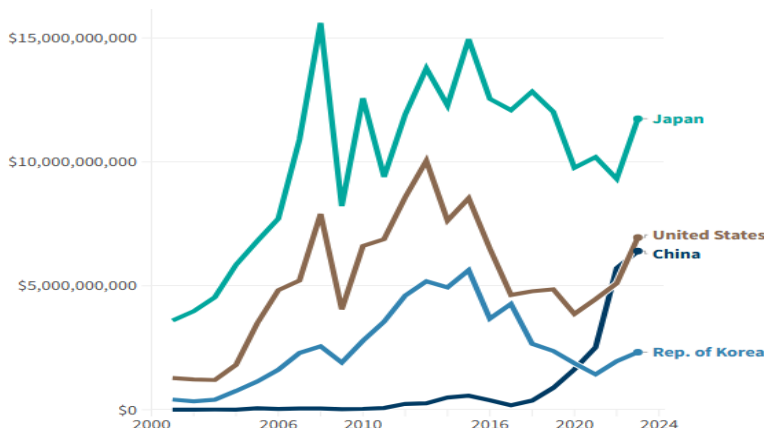
پکن در پی پذیرش «چالش‌های امنیتی حل‌ناپذیر» خاورمیانه نیست و هزینه‌ها و ریسک‌های تعهدات نظامی را بسیار بالاتر از دستاوردهای واقعی می‌داند. در این میان، بازیگران منطقه‌ای، از جمله ایران، از این شرایط بهره برده‌اند. نقش محدود چین در میانجیگری برای عادی‌سازی روابط ایران و عربستان سعودی در سال ۲۰۲۳، توجهات زیادی را به خود جلب کرد، به گونه‌ای که برخی آن را نویدبخش «واقعیت ژئوپلیتیکی جدیدی در خاورمیانه» دانستند.

۱. تحولات اقتصادی خلیج فارس: افزایش سهم بازار و نفوذ فناوری

کشورهای حوزه خلیج فارس به مدت طولانی تکیه‌گاه اصلی فروش تسلیحات آمریکا بوده‌اند، اما در بخش اقتصادی، توازن قوا به سرعت در حال تغییر است. داده‌های تجاری نشان‌دهنده یک «نقطه تقاطع» اقتصادی دیگر است؛ از سال ۲۰۰۸، واردات شورای همکاری خلیج فارس (GCC) از چین تقریباً سه برابر شده است، در حالی که واردات آن‌ها از ایالات متحده از حدود سال ۲۰۱۲ در سطح ثابتی باقی مانده است. این واقعیت‌های اقتصادی، محاسبات ژئوپلیتیکی حکام خلیج فارس را تحت تأثیر قرار داده است، چرا که چین توانایی تأمین طیف وسیعی از کالاهای مورد تقاضا با قیمت‌ها و کیفیت مناسب را دارد.

نفوذ اقتصادی چین در خلیج فارس فراتر از تأمین انرژی است و به سرعت در حال گسترش به بخش‌های مصرفی و صنعتی است. یکی از نمونه‌های بارز این نفوذ، بازار خودرو است. در حالی که تولیدکنندگان ژاپنی و اروپایی و همچنین ایالات متحده سهم قابل توجهی در این بازار داشتند، بازارهای خودروی GCC از هجوم صادرات خودروهای چینی مصون نمانده‌اند. خودروهای ارزان‌قیمت شرکت‌هایی مانند JAC، GAC و SAIC تقریباً ۱۴ درصد از کل واردات خودروی GCC (بر اساس ارزش) را در سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۴ به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که این سهم یک دهه قبل تقریباً ناچیز بود. این امر به وضوح در سطح منطقه قابل مشاهده است؛ به طوری که در شهرهایی مانند ابها در عربستان سعودی، خودروهای چینی به طور گسترده‌ای در آژانس‌های کرایه اتومبیل در دسترس هستند.

U.S. dollars, constant 2020



Source: "UN Comtrade Database," United Nations Statistics Division, accessed September 18, 2025, <http://comtrade.un.org/>.

این الگو در مورد واردات فناوری‌های پیشرفته نیز صادق است، که نه تنها خریدهای فعلی GCC را نشان می‌دهد، بلکه نشان‌دهنده بخش‌های اقتصادی است که این کشورها مشتاقند از طریق شراکت‌های جهانی در داخل توسعه دهند. شرکت‌های فناوری چینی از ارتقاء و توسعه زیرساخت‌های کلیدی شبکه‌های مخابراتی و ظرفیت ذخیره‌سازی داده GCC حمایت کرده‌اند و معمولاً تخفیف قابل توجهی نسبت به شرکت‌های رقیب ارائه می‌دهند. در دور اخیر رقابت‌های فناوری بین آمریکا و چین در خلیج فارس، زیرساخت‌های تلفن همراه 5G مورد بحث بود. در سال‌های کلیدی پذیرش 5G (۲۰۱۸-۲۰۲۳)، کالاهای چینی تقریباً ۸۰ درصد از واردات ایستگاه‌های پایه دکل‌های تلفن همراه GCC را تشکیل می‌دادند.

نبرد تراشه‌ها و دیپلماسی هوش مصنوعی

بخش‌های زنجیره تأمین فناوری، از جمله نیمه‌رساناها، بخش حیاتی از طرح‌های تنوع اقتصادی در عربستان سعودی و امارات متحده عربی را تشکیل می‌دهند. عربستان سعودی به طور چشمگیری واردات خود از نیمه‌رساناها و کالاهای مرتبط را افزایش داده است. بخش قابل توجهی از این واردات از شرکت‌های چینی تأمین می‌شود؛ به طوری که در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۳، سهم چین از واردات نیمه‌رساناها و اقلام مرتبط (HS ۸۵۴۱) به عربستان سعودی ۸۱ درصد و به امارات متحده عربی ۶۷

درصد بوده است، در حالی که سهم ایالات متحده به ترتیب تنها ۳ درصد و ۲ درصد بوده است. با این حال، برجسته شدن فزاینده فناوری‌های هوش مصنوعی (AI)، به نظر می‌رسد فرصت جدیدی را برای ایالات متحده در رقابت اقتصادی و ژئوپلیتیکی با چین فراهم کرده است. دولت‌های متوالی آمریکا تلاش کرده‌اند تا دسترسی چین به نیمه‌رساناها و تراشه‌های پیشرفته رایانشی (مانند تراشه‌های NVIDIA) را محدود کنند تا مزیت تکنولوژیکی خود را حفظ کنند. مقامات آمریکایی این معاملات را فرصتی برای همسویی نزدیک‌تر کشورهای خلیج فارس با ایالات متحده پس از سال‌ها تعمیق روابط اقتصادی خلیج-چین معرفی کرده‌اند.

امارات متحده عربی یک نمونه آزمایشی روشن برای میزان نفوذی است که ایالات متحده می‌تواند از طریق دیپلماسی هوش مصنوعی اعمال کند. شرکت دولتی G42 در امارات، که توسط یکی از شاهزادگان قدرتمند اماراتی هدایت می‌شود و با حمایت دانشگاهی تخصصی در زمینه هوش مصنوعی همراه است، بهترین موقعیت را برای اجرای یک توافق دارد. اماراتی‌ها حتی اعلام کردند که برای تضمین تأیید دولت بایدن برای یک سرمایه‌گذاری بزرگ ۱.۵ میلیارد دلاری مایکروسافت، روابط خود را با شرکت چینی هواوی قطع خواهند کرد (شامل حذف سخت‌افزار هواوی از تأسیسات G42).

با این حال، امارات بعید است که صرفاً بر اساس این معاملات اخیر «جانب‌داری» کند. این کشور در گذشته بارها بر حفظ و تقویت روابط با چین، حتی به قیمت آزدن خاطر مقامات آمریکایی، اصرار ورزیده است. به عنوان مثال، امارات در گروه بریکس که چین نیز عضو آن است، پذیرفته شد (در حالی که عربستان سعودی هنوز متعهد نشده است). حتی پس از فروش دارایی‌های G42 مرتبط با چین، این دارایی‌ها به یک شرکت سرمایه‌گذاری اماراتی به نام Lunate منتقل شد که شرکت مادر آن توسط همان شیخ قدرتمندی که ریاست G42 را بر عهده دارد، رهبری می‌شود. این نشان می‌دهد که وضعیت ایالات متحده به عنوان «شریک انتخابی» ممکن است سطحی‌تر از آن چیزی باشد که واشنگتن امیدوار است. سیاست‌گذاران آمریکایی باید خوش شانس باشند اگر اهرم فشار آن‌ها تا حد حفاظت از فناوری پیشرفته در برابر نظارت چینی گسترش یابد، چه رسد به اینکه یک همسویی گسترده‌تر اقتصادی در خلیج فارس به سمت آمریکا و دور شدن از چین به دست آید.

۲. نفوذ ساختاری در عراق: تسلط چین بر بخش بالادستی انرژی

در حالی که کشورهای GCC در حال وزن‌کشی میان واردات پیشرفته و فناوری‌های آمریکایی و کالاهای رقابتی چینی هستند، عراق داستان متفاوتی را روایت می‌کند که در آن نفوذ چین در بخش انرژی نه تنها عمیق، بلکه استراتژیک است.

حتی در شرایطی که محمد شیاع السودانی، نخست‌وزیر عراق، تلاش‌هایی را برای افزایش مشارکت ایالات متحده در بخش انرژی این کشور انجام داده است، دولت وی روابط عمیق خود با پکن را با اعطای پروژه‌های بالادستی جدید به شرکت‌های چینی و گسترش دامنه پروژه‌های زیرساختی حیاتی که توسط چین تأمین مالی می‌شوند، تقویت کرده است. چین پیش از این نیز بزرگ‌ترین بازیگر بین‌المللی در بخش بالادستی نفت عراق بود و چندین میدان نفتی بزرگ را در جنوب عراق اداره می‌کرد.

در تنها حراج قراردادهای نفت و گاز برگزار شده در دوره السودانی - دور پنجم+ و ششم صدور مجوز در می ۲۰۲۴ - ترکیبی از شرکت‌های ملی نفت چین و شرکت‌های خصوصی چینی فعال در اکتشاف و تولید (E&P) بر مزایده حاکم بودند. علاقه شرکت‌های بزرگ نفتی غربی (سوپرمیجرها) به این مزایده‌ها کمرنگ بود و علاقه شرکت‌های آمریکایی تقریباً وجود نداشت. سیطره پکن بر این دور از مناقصات به قدری کامل بود که تنها شرکت غیرچینی که موفق به کسب یک دارایی شد، یک شرکت عراقی به نام KAR Group بود.



Licenses awarded during Iraq's Fifth+ and Sixth bid round

Project	Province	Company	Nationality	▲ Oil/Gas Potential	Rem fee
East Baghdad Northern Extension	Baghdad/Salahaddin	ZPEC	Chinese	Oil	6.67%
Middle Euphrates	Najaf/Karbala	ZPEC	Chinese	Oil and Gas	9.35%
Fao Exploration Bloc	Basra	UEG	Chinese	Oil	25.16%
Qurnain	Najaf/Anbar	ZhenHua	Chinese	Oil and Gas	17.30%
Abu Khema	Muthanna	ZhenHua	Chinese	Oil	9.10%
Sumer	Muthanna	Sinopec	Chinese	Oil	17.85%
Adnan	Muthana	Sinopec	Chinese	Unknown	15.8%
Exploration Block 7	(Several)	CNOOC	Chinese	Oil	25.88%
Dhufriyah	Wasit	Anton	Chinese	Oil	29.16%
Zurbatia	Wasit	Geo-Jade	Chinese	Oil	7.65%
Jabel Sanam	Basra	Geo-Jade	Chinese	Oil	30.90%
Ad Daimah	Missan	KAR Group	Iraqi-Kurdish	Oil	6.20%
Sasan and Alan	Ninewa	KAR Group	Iraqi-Kurdish	Oil and Gas	19.25%
Khlieslea	Ninewa/Anbar	KAR Group	Iraqi-Kurdish	Gas	32%

Source: [The Iraq Oil Report](#)

جاذبیت چین برای عراق کاملاً مشهود است. در بخش بالادستی، شرکت‌های چینی شرایط تجاری را می‌پذیرند که شرکت‌های بزرگ غربی و شرکت‌های اکتشاف و تولید آمریکایی به سادگی قبول نمی‌کنند. موفقیت چین در مزایده قراردادهای نفت و گاز عراق در سال ۲۰۲۴، بیشتر بازتاب ساختار مزایده بود که در آن تنها معیار برای تعیین برنده، تمایل یک شرکت به پذیرش حاشیه سود باریک بود. این ساختار به شرکت‌های چینی یک مزیت آشکار می‌داد، زیرا شرکت‌های ملی نفت چین با یکپارچگی عمودی می‌توانند از طریق اعطای فرصت‌های عمده پیمانکاری به نهادهای تابعه خود، در پروژه‌ها سود کسب کنند. علاوه بر این، شرکت‌های کوچک‌تر چینی می‌توانند با هزینه کمتری نسبت به هم‌تایان غربی خود فعالیت کنند. همچنین، پکن حضور قوی در بخش بالادستی عراق را یک اولویت استراتژیک برای تأمین طولانی‌مدت نفت خام می‌بیند و شرکت‌های چینی می‌توانند به آسانی به تأمین مالی دولتی دسترسی پیدا کنند.

تأمین مالی استراتژیک و پروژه‌های زیربنایی

تأمین مالی چینی به شرکت‌های چینی شانس بیشتری برای برنده شدن در پروژه‌های زیرساختی حیاتی انرژی داده است. تحت برنامه‌ای که در سال ۲۰۱۹ آغاز شد، عراق حدود ۱۵۰ هزار بشکه در روز از درآمدهای نفتی خود را به یک حساب سپرده هدایت می‌کند که به عنوان وثیقه برای دریافت وام از طریق شرکت دولتی Sinosure عمل می‌کند. دولت السودانی اخیراً از این سازوکار تأمین مالی چینی برای پیشبرد دو قطعه از زیرساخت‌های حیاتی بخش انرژی استفاده کرده است: یک پروژه ۲.۶ میلیارد دلاری خط لوله برای انتقال آب دریای تصفیه شده به میداین نفتی غول پیکر جهت تزریق آب، که به شرکت مهندسی و ساخت و ساز نفت چین اعطا شد؛ و یک پروژه خط لوله گاز یک میلیارد دلاری که یک میدان گازی در استان انبار را به تأسیسات تولید برق متصل می‌کند (که برخی از آن‌ها نیز توسط شرکت‌های چینی ساخته شده‌اند).

علاوه بر این، تأمین مالی چین احتمالاً در موفقیت یا شکست یک پروژه یکپارچه ۱۸ میلیارد دلاری که اوایل سال جاری به شرکت چینی Geo-Jade Petroleum واگذار شد، نقش تعیین‌کننده خواهد داشت. این پروژه شامل توسعه بالادستی میدان نفتی توبا در بصره و ساخت یک پالایشگاه نفت، دو نیروگاه، یک کارخانه پتروشیمی و یک کارخانه کود شیمیایی است.

استراتژی موازنه بغداد: فناوری در برابر ریسک تحریم

با وجود تسلط چین در مزایده‌های آزاد، دولت السودانی همچنان برای همکاری با شرکت‌های بزرگ نفتی غربی ابراز تمایل کرده است. دولت او قراردادهای بزرگی را با شرکت‌های BP و TotalEnergies امضا کرده و مذاکرات مستمری با شورون و اکسون موبیل دارد. دولت‌های متوالی عراق مدت‌هاست که نگران تثبیت روزافزون نفوذ چین در بخش بالادستی خود هستند و می‌خواهند «تعادل سهم بازار در جنوب» را حفظ کنند.

ناظران و مقامات نفتی عراق اغلب اذعان دارند که آن‌ها فناوری و رویکرد شرکت‌های بزرگ غربی را ترجیح می‌دهند. علاوه بر این، از منظر سیاست‌گذاران در بغداد، افزایش سرمایه‌گذاری ایالات متحده در بخش انرژی عراق به عنوان ابزاری برای کاهش خطر اجرای تحریم‌ها توسط وزارت خزانه‌داری آمریکا

علیه نهادهای عراقی تلقی می‌شود. این امر نشان می‌دهد که عراق با در نظر گرفتن ارزش ژئوپلیتیکی مشارکت با غرب برای کاهش ریسک‌های مالی، به تعادل دقیقی میان شرق (که شرایط تجاری بهتر و سرمایه‌گذاری آسان‌تر ارائه می‌دهد) و غرب (که فناوری بهتر و محافظت در برابر تحریم‌ها را تضمین می‌کند) دست می‌یابد.

چشم‌انداز سیاست‌گذاری

پیوندهای اقتصادی بزرگ و رو به رشد چین در خلیج فارس، روایت‌های رقابت آمریکا و چین در منطقه را برای آینده قابل پیش‌بینی تقویت خواهد کرد. از یک سو، این روایت‌ها تمایل یا توانایی مقامات چینی برای درگیر شدن در پویایی‌های امنیتی خلیج فارس را به وضوح بیش از حد جلوه می‌دهند و از سوی دیگر، آن‌ها تمایل دارند که ادغام اقتصادهای چین و خلیج فارس، فراتر از فروش منابع انرژی، و ارزش اقتصادی (و در نهایت سیاسی) که حاکمان خلیج فارس در شراکت با شرکت‌های چینی برای دستیابی به تحولات دیجیتال و تنوع اقتصادی می‌بینند، را دست کم بگیرند.

برای سیاست‌گذاران منطقه‌ای، به‌ویژه در تهران و پایتخت‌های خلیج فارس، این چشم‌انداز اقتصادی چندقطبی، فرصت‌های جدیدی برای اهرم‌گذاری و حفظ استقلال عمل ایجاد می‌کند. معاملات فناوری اخیر ایالات متحده در منطقه، در بهترین حالت، باید بر اساس مزایای دوجانبه‌شان ارزیابی شوند - آیا می‌توان داده‌ها را از سوءاستفاده یا نظارت محافظت کرد، و آیا فناوری‌های ناشی از این معاملات می‌توانند از تغذیه در درگیری‌ها و سرکوب‌های منطقه‌ای دور نگه داشته شوند. مزایای این معاملات برای شرکت‌های مستقر در ایالات متحده روشن است: دسترسی به جریان‌های سرمایه بزرگ، انرژی یارانه‌ای برای مراکز داده جدید، و برای برخی رهبران فناوری، آزادی بیشتر از محدودیت‌های سیاسی دموکراسی.

اما این معاملات به تنهایی بعید است که یک همسویی اقتصادی گسترده‌تر در خلیج فارس به سمت ایالات متحده و دور شدن از چین ایجاد کنند. بدون تغییرات گسترده‌تر در ساختار اقتصادی ایالات متحده که بتواند کالاهای مصرفی و صنعتی را با قیمت‌های رقابتی عرضه کند، معاملات فناوری صرف، پتانسیل به خطر انداختن زیرساخت‌های دیجیتال آمریکا را دارند، در حالی که اهرم فشار کمی را

به دست می‌آورند. در عراق، نیاز به شرایط تجاری مطلوب و تأمین مالی آسان، تضمین می‌کند که شرکت‌های چینی همچنان از مزیت رقابتی بالایی برخوردار باشند.

به طور خلاصه، کشورهای خاورمیانه در حال حاضر در یک بازار جهانی برای خدمات امنیتی (از ایالات متحده)، فناوری پیشرفته (از آمریکا و چین) و کالاهای صنعتی (به طور فزاینده از چین) قرار گرفته‌اند. آن‌ها در این راستا سیاست «عدم انتخاب طرف» را در پیش گرفته‌اند، که برای پکن، به دلیل کاهش ریسک امنیتی و تقویت منافع اقتصادی، مطلوب است، اما برای واشنگتن، چالش‌های جدیدی را در اعمال نفوذ ایجاد می‌کند.

وضعیت اقتصادی خاورمیانه در حال حاضر شبیه به یک بازار بزرگ و شلوغ است. ایالات متحده نقش نگهبان امنیتی بازار را ایفا می‌کند، تضمین می‌کند که هیچ کس نتواند فروشندگان را غارت کند. اما چین نقش عمده‌ترین توزیع کننده کالاها را بر عهده گرفته است؛ از تراشه‌های کوچک گرفته تا خودروهای بزرگ. اگرچه نگهبان بازار (آمریکا) همچنان مورد احترام است و حضورش ضروری است، اما فروشندگان محلی (کشورهای خلیج و عراق) برای رونق کسب و کار خود، مجبورند از بزرگ‌ترین تأمین کننده (چین) خرید کنند، چرا که او می‌تواند بهترین قیمت و شرایط اعتباری را ارائه دهد، حتی اگر خدماتش در بخش امنیت بازار محدود باشد. این امر به فروشندگان محلی اجازه می‌دهد تا تعادل خود را حفظ کنند و به هیچ یک از دو قدرت متکی نباشند.

فرا تر از دلار: ابتکارات بریکس و مسیر گذار به یک نظام مالی چندقطبی

در دهه‌های اخیر، نظام مالی بین‌المللی تحت سلطه دلار آمریکا به عنوان ستون فقرات تجارت جهانی و ذخایر ارزی، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری قابل قبولی را فراهم کرده است. با این حال، تحولات اخیر ژئوپلیتیکی و اقتصادی، به ویژه از اواسط دهه ۲۰۲۰، بحث در مورد زوال تدریجی این سلطه و ضرورت گذار به ساختاری چندقطبی را به یکی از محوری‌ترین مباحث در محافل سیاسی و اقتصادی جهان تبدیل کرده است. این روند نه تنها یک موضوع آکادمیک، بلکه یک ضرورت عملی برای بسیاری از کشورهای جهان موسوم به «اکثریت جهانی» (Global Majority) است که به دنبال تقویت حاکمیت اقتصادی خود هستند. این تغییر پارادایم که تحت عنوان «حذف دلارزدایی» (De-Dollarisation) شناخته می‌شود، نه یک انتخاب صرف، بلکه واکنشی است به شکنندگی‌های ذاتی و ریسک‌های ناشی از یک نظام مالی تک‌محوری.

نظام پولی جهانی که پس از جنگ جهانی دوم و در سایه توافقات برتون وودز شکل گرفت، امروزه کارکرد گذشته خود را از دست داده و عدم توازن، عدم قابلیت پیش‌بینی، و بی‌ثباتی را به بازارها تحمیل می‌کند. این نقص عملکرد، حتی در نهادهای مالی بین‌المللی که خود بر پایه این نظام بنا نهاده شده‌اند، نیز به رسمیت شناخته شده است. اصلی‌ترین نیروی محرک این تغییر نه تلاش‌های فعالانه مخالفان، بلکه اقدامات یک‌جانبه ایالات متحده است. استفاده فزاینده از دلار به عنوان ابزار سیاست خارجی و اعمال محدودیت‌ها و تعرفه‌های سیاسی شده و نامشروع، اعتماد بنیادین به این واحد پولی را تضعیف کرده است. این وضعیت، که برخی آن را "سلاح‌سازی" از نظام پولی می‌نامند، کشورها را وادار می‌سازد تا برای حفظ امنیت مبادلات خود، به سمت تنوع‌بخشی ابزارهای پرداخت حرکت کنند. در واقع، این غرب است که با "اراده‌گرایی تحریمی" (sanction voluntarism) خود، کشورها را به اجبار به ترک معاملات دلاری سوق می‌دهد. این محدودیت‌ها، بازارهای جهانی را از تعادل خارج کرده، به زنجیره‌های تأمین، لجستیک، و سیستم‌های پرداخت آسیب می‌زنند و باری سنگین را بر دوش مصرف‌کنندگان در سراسر جهان، از جمله کشورهای جنوب جهانی، می‌نهند.

در این میان، کشورهای بریکس (+BRICS) که سهم بزرگی از تولید جهانی کالاها و انرژی را به خود

اختصاص داده‌اند، نقش ویژه‌ای در ترسیم مسیر آینده دارند. این کشورها در پی تقویت همبستگی متقابل، ایجاد پیوندهای قوی‌تر، و تأسیس یک سیستم حمایتی هستند. در حالی که فرآیند حذف دلارزدایی آغاز شده، این مسیر نیازمند کار طاقت‌فرسا و موشکافانه است و نباید به طور مصنوعی شتاب یابد؛ بلکه هر گام باید با دقت طرح‌ریزی شود. برای کشورهایی مانند ایران که سال‌هاست به دلیل فشارهای سیاسی و تحریم‌های فرامرزی با چالش‌های جدی در نقل و انتقالات مالی مواجه بوده‌اند، موضوع ایجاد مکانیسم‌های پرداخت مستقل از دلار، نه یک انتخاب استراتژیک بلندمدت، بلکه یک ضرورت حیاتی و فوری برای بقای اقتصادی و تسهیل تجارت است.

۱. بحران اعتماد و سلاح‌سازی از دلار

نقطه عزیمت در تحلیل حذف دلارزدایی، درک این واقعیت است که دلار آمریکا مدت‌هاست به عنوان یک ابزار نفوذ جهانی و جنگ اقتصادی عمل کرده است، هرچند شدت این کاربرد در سال‌های اخیر افزایش یافته است. این مشکل نه یک تغییر جدید، بلکه یک مسئله بنیادی قدیمی است. در طول تاریخ، ارزهای ملی که نقشی بین‌المللی پیدا کرده‌اند، نهایتاً به دلیل عدم توانایی ذاتی یک واحد پولی ملی در ایفای نقشی جهانی، افول کرده‌اند؛ تجربه‌ای که پوند استرلینگ پیش‌تر آن را از سر گذرانده است. در تحلیل ساختاری، دلار آمریکا نمی‌تواند بدون مجموعه‌ای از اقدامات توسعه‌طلبانه اقتصادی و مالی به عنوان یک ارز جهانی عمل کند. این سیستم مالی، سیستمی «غارتگر» محسوب می‌شود که از کشورهای در حال توسعه می‌خواهد بازارهای سرمایه خود را به طور کامل باز کنند و این امر تأثیر منفی بر حاکمیت اقتصادی این کشورها می‌گذارد.

بحران اعتماد کنونی ریشه در سوءاستفاده‌های سیاسی دارد که ثبات، پیش‌بینی‌پذیری، و قابلیت اتکای نظام مالی تحت سلطه دلار را به شدت زیر سؤال برده است. مقامات روسیه تأکید دارند که محدودیت‌های اعمال شده علیه آنها، از جمله تهدیدات علیه شرکای تجاری، ماهیت کاملاً سیاسی دارند و اغلب قوانین بین‌المللی وضع شده توسط خود آمریکا و متحدانش را نقض می‌کنند. این امر نشان می‌دهد که نهادهای مالی بین‌المللی در حال تبدیل شدن به مجرای اعمال اراده غرب هستند. این واقعیت که هر کشوری می‌تواند در آینده با چنین محدودیت‌هایی روبرو شود، انگیزه اصلی برای تنوع‌بخشی در ابزارهای

پرداخت متقابل را فراهم می‌آورد.

برای کشورهای تحت تحریم، مانند ایران، این تحلیل اهمیت ویژه‌ای دارد. ایران به عنوان یکی از پیشگامان تلاش برای ایجاد کانال‌های مالی غیردلاری (مانند تلاش برای تجارت تهاتری یا استفاده از ارزهای ملی در مبادلات نفتی)، وضعیت خود را شاهی بر ادعای سلاح‌سازی دلار می‌بیند. این کشورها به دنبال اعمال «حاکمیت اقتصادی مناسب» هستند، اما ساختار مالی فعلی مانع از دستیابی به این هدف می‌شود. کاهش سهم دلار در ذخایر جهانی، اگرچه تدریجی است، اما نشان‌دهنده یک روند عمیق‌تر است که در آن قدرت آمریکا از طریق ابزارهای سیاسی، از جمله اعمال فشار بر نخبگان سایر کشورها، حفظ می‌شود.

۲. محدودیت‌های جایگزین‌های ملی و طرح واحد پولی نوین

هرچند روند حذف دلارزدایی آغاز شده است، جایگزینی کامل آن با یک واحد پولی دیگر، به ویژه از نوع ملی، با چالش‌های جدی روبرو است. بسیاری از تلاش‌های پیشین برای کاهش نقش دلار در اتحادیه‌های منطقه‌ای ناموفق بوده و در نهایت سیستم‌های جایگزین همچنان به نوعی با دلار آمریکا مرتبط باقی مانده‌اند.

چالش جایگزین‌های موجود:

برخی کارشناسان معتقدند که نه یورو و نه یوان چین نمی‌توانند به سادگی جایگزین دلار شوند. اروپا فاقد استقلال مالی لازم است تا یورو را به یک واحد پولی ذخیره جهانی تبدیل کند. در مورد یوان، اگرچه چین یک مدل اقتصادی بسیار موفق دارد و یوان پتانسیل جانشینی دلار را دارد، اما مقامات چینی تمایلی به بین‌المللی شدن کامل یوان ندارند، زیرا این امر ممکن است موفقیت اقتصادی داخلی آنها را تضعیف کند و نیازمند آزادسازی کامل سرمایه است، که بخشی از سیستم غارتگر مورد انتقاد است.

پویش‌های نوآورانه برای آینده:

با توجه به محدودیت‌های ارزهای ملی، پیشنهاد‌های نوآورانه‌ای مطرح شده است. راه حل

پیشنهادی بریکس باید فراتر از ارزهای ملی باشد: «ما به ارزی بین‌المللی نیاز داریم که نقشی ملی ایفا نکند.» این ایده مستلزم ایجاد یک واحد پولی کاملاً جدید است که تنها برای تسویه حساب‌های بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد و در زندگی اقتصادی داخلی کشورها نقشی نداشته باشد.

برای تحقق این ایده، باید یک بانک انتشار بین‌المللی جدید تأسیس شود که تحت یک سیستم مبتنی بر قوانین عمل کند. واحد حساب جدیدی که پدید می‌آید، می‌تواند در ابتدا نوعی مشابه «حقوق برداشت ویژه» (SDR) صندوق بین‌المللی پول باشد، که در ابتدا برای بریکس و سپس برای کشورهای دیگر به کار رود. این واحد می‌تواند در آینده به یک ارز بین‌المللی کاملاً کاربردی تبدیل شود.

مقاومت سیستم موجود:

با وجود آسیب‌های اقتصادی ناشی از تحریم‌ها که اعتماد به دلار را سلب کرده، این سیستم در طول تاریخ خود توانسته بر بحران‌های متعددی غلبه کند. علاوه بر این، دلار از نظر عملیاتی برای بسیاری از فعالان اقتصادی همچنان یک واحد پولی «مناسب» است. بسیاری از صاحبان کسب‌وکار ممکن است تحریم‌ها را موقتی تلقی کرده و انتظار داشته باشند که وضعیت کنونی را پشت سر بگذارند. تغییر رویکردهای کارآفرینان در مقیاس جهانی دشوار خواهد بود، به خصوص که ایالات متحده قطعاً در برابر این تلاش‌ها مقاومت خواهد کرد. این مقاومت، فرایند حذف دلارزدایی را، که در بهترین حالت، «ستودنی اما بسیار دشوار» است، کندتر می‌کند.

۳. چالش‌ها و راهبردهای عملی برای گذار

مسیر به سوی نظام مالی چندقطبی، نیازمند اقدامات عملی و گام‌های تدریجی و دقیق است. این اقدامات شامل تقویت نهادهای جایگزین، تنوع‌بخشی جغرافیایی و استفاده از مزیت‌های بخش کالا و انرژی است.

یکی از حوزه‌هایی که پتانسیل بالایی برای حذف دلارزدایی دارد، بازار کالاهای اساسی است که اغلب کمتر مورد توجه قرار گرفته است. کشورهای بریکس سهم عمده‌ای از تولید جهانی مواد غذایی و انرژی را در اختیار دارند. گسترش معاملات کالاها با ارزهای محلی یا واحد پولی جدید، یک مکانیسم بسیار مؤثر اضافی برای کاهش نقش دلار خواهد بود. در حال حاضر، بحث‌هایی در مورد ایجاد یک بورس غلات بریکس در جریان است، و تحلیلگران بر این باورند که این رویکرد باید به تجارت انرژی و فلزات خاکی کمیاب نیز تعمیم یابد.

برای کشورهایی مانند ایران که اساس اقتصادشان بر صادرات نفت و گاز استوار است، این راهبرد حیاتی است. حرکت به سمت معاملات انرژی غیردلاری، با همکاری بازیگران بزرگی مانند روسیه، چین، و سایر اعضای بریکس+، می‌تواند امنیت اقتصادی و تجاری این کشورها را به طور چشمگیری افزایش دهد.

اتحادیه‌های منطقه‌ای، به ویژه در آسیا، در حال توسعه ابزارهای مالی برای دور زدن سلطه دلار هستند. ابتکارات مالی در کشورهای آسه آن (ASEAN)، که یک بلوک اقتصادی بزرگ و بزرگترین شریک تجاری چین است، عامل مهمی در حذف دلارزدایی تلقی می‌شود و پیش‌بینی می‌شود این منطقه به تنوع‌بخشی جریان‌های مالی ادامه دهد.

فرآیند تنوع‌بخشی پرداخت‌ها، هرچند سخت و زمان‌بر است، اما به صورت مستمر در حال انجام است. دیپلمات‌های اقتصادی تأکید می‌کنند که این فرآیند باید به شکل ارگانیک و تدریجی شکل بگیرد، نه با فشار مصنوعی. گسترش پلتفرم‌ها برای تبادل تجربیات و بحث در مورد مبارزه با هژمونی می‌تواند برای کشورهای در حال توسعه مفید باشد. همچنین، برای پیشبرد موفقیت‌آمیز این هدف، نیاز به داده‌ها و حقایق بیشتری در مورد اثربخشی واقعی نهادهای مالی جهانی و بررسی مجدد وظایف و اختیارات (Mandates) آنها وجود دارد.

نکته مهم این است که اگرچه سهم دلار در ذخایر جهانی رو به کاهش است، اما این روند سریع و رادیکال نخواهد بود. کشورهای جنوب جهانی باید حاکمیت اقتصادی خود را اعمال کنند و این وظیفه‌ای



«بسیار دشوار» است. هدف بریکس+ فراتر از تأمین نیازهای خود است و شامل ایجاد جایگزین‌های عملی برای کل کشورهای در حال توسعه است. این مبارزه نه تنها اقتصادی، بلکه سیاسی نیز هست، زیرا قدرت آمریکا تا حد زیادی از طریق ابزارهای سیاسی حفظ می‌شود. در نهایت، موفقیت در ایجاد یک نظام مالی چندقطبی، به اراده جمعی و اجرای دقیق طرح‌های نوآورانه در حوزه‌هایی مانند معاملات کالا و ایجاد واحد پولی بین‌المللی عاری از کارکرد ملی بستگی دارد.

کوتاه از جهان

چشم‌انداز اقتصاد جهانی؛ تغییرات ملایم در میان سیاست‌های متحول

صندوق بین‌المللی پول در تازه‌ترین گزارش خود از چشم‌انداز اقتصاد جهانی اعلام کرده است که تغییرات اخیر در سیاست‌های اقتصادی و نیروهای پیچیده جهانی تنها به تحولات ملایم در رشد اقتصاد منجر شده‌اند. این گزارش بر نقش سیاست‌های پولی، مالی و تجاری در شکل‌دهی آینده اقتصاد جهانی تأکید دارد و هشدار می‌دهد که ریسک‌های ژئوپولیتیک و تغییرات اقلیمی همچنان بر مسیر رشد سایه افکنده‌اند.

بر اساس این گزارش سیاست‌های پولی در کشورهای پیشرفته همچنان در وضعیت انقباضی باقی مانده‌اند تا تورم کنترل شود. با این حال، نشانه‌هایی از کاهش فشارهای قیمتی دیده می‌شود که می‌تواند زمینه‌ساز تعدیل نرخ‌های بهره در ماه‌های آینده باشد. در مقابل، اقتصادهای نوظهور با چالش‌های بیشتری روبه‌رو هستند؛ از جمله بدهی‌های سنگین، نوسانات ارزی و نیاز به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها.

صندوق بین‌المللی پول تأکید می‌کند که نیروهای چندگانه‌ای بر اقتصاد جهانی اثر می‌گذارند:

- ژئوپولیتیک: تنش‌های تجاری و رقابت‌های فناوری میان قدرت‌های بزرگ، مسیر سرمایه‌گذاری و تجارت را تغییر داده است.

- تغییرات اقلیمی: افزایش هزینه‌های ناشی از بلایای طبیعی و نیاز به گذار انرژی، فشار مضاعفی بر اقتصادها وارد می‌کند.

- دیجیتالی‌سازی و هوش مصنوعی: این روندها فرصت‌های تازه‌ای برای بهره‌وری ایجاد کرده‌اند، اما در عین حال خطر نابرابری و جابجایی نیروی کار را افزایش می‌دهند.

در حوزه سیاست‌های مالی، بسیاری از دولت‌ها تلاش کرده‌اند با حمایت‌های هدفمند از خانوارها و کسب‌وکارها، اثر تورم و رکود احتمالی را کاهش دهند. با این حال، صندوق هشدار می‌دهد که کسری بودجه و بدهی عمومی در برخی کشورها به سطح نگران‌کننده‌ای رسیده است.

از منظر تجارت جهانی، تغییر زنجیره‌های تأمین و افزایش تعرفه‌ها همچنان بر جریان کالا و سرمایه اثر

می‌گذارد. صندوق تأکید دارد که همکاری چندجانبه و بازنگری در قواعد تجارت می‌تواند به کاهش ریسک‌ها و افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران کمک کند.

این گزارش نتیجه می‌گیرد که اقتصاد جهانی در حال حاضر در وضعیتی میان‌بر قرار دارد: نه رشد پرشتاب و نه رکود عمیق. مسیر آینده به شدت وابسته به تصمیمات سیاست‌گذاران در حوزه‌های پولی، مالی و تجاری خواهد بود. همچنین، مدیریت ریسک‌های ژئوپولیتیک و اقلیمی برای حفظ ثبات اقتصادی حیاتی است.

صندوق بین‌المللی پول توصیه می‌کند که کشورها با انعطاف‌پذیری بیشتر در سیاست‌ها، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های سبز و تقویت همکاری‌های بین‌المللی، زمینه را برای رشد پایدار و فراگیر فراهم کنند.

هند در مسیر گسترش توافقات تجارت آزاد

وزیر بازرگانی هند اعلام کرده که کشورش علاوه بر توافقات موجود با امارات متحده عربی، استرالیا و بلوک چهارگانه اروپایی (EFTA)، اکنون وارد مرحله تازه‌ای از مذاکرات با قدرت‌های اقتصادی جهان شده است. این مذاکرات با هدف کاهش تعرفه‌ها، افزایش شفافیت و تسهیل جریان کالا، خدمات و سرمایه دنبال می‌شود.

گوئال تصریح کرد: «ما در نقطه عطفی از تاریخ جهانی قرار داریم؛ نظم اقتصادی که دهه‌ها جهان را تعریف کرده، اکنون در حال بازنویسی است. این دوران پرآشوب و غیرقابل پیش‌بینی، نیازمند همکاری‌های تازه و توافقات پایدار است.»

هند تاکنون موفق به اجرای توافقات تجارت آزاد با امارات متحده عربی، استرالیا و EFTA شده است. این توافقات زمینه‌ساز افزایش صادرات و جذب سرمایه‌گذاری خارجی بوده‌اند. اکنون، مذاکرات با ایالات متحده و اتحادیه اروپا می‌تواند جایگاه هند را در زنجیره‌های تأمین جهانی تقویت کند و فرصت‌های تازه‌ای برای صنایع فناوری، کشاورزی و خدمات ایجاد نماید.

وزیر بازرگانی همچنین به اقدامات دولت برای بهبود فضای کسب‌وکار اشاره کرد. به گفته او، دولت هند تاکنون بیش از ۴۲ هزار مقررات زائد را حذف کرده و حدود ۱۵۰۰ قانون قدیمی را لغو کرده است. این

اصلاحات با هدف کاهش بوروکراسی و افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد هند انجام شده‌اند. این مذاکرات نه تنها برای افزایش صادرات هند اهمیت دارد، بلکه می‌تواند به تقویت جایگاه ژئوپولیتیک کشور نیز کمک کند. در شرایطی که زنجیره‌های تأمین جهانی تحت فشار تنش‌های ژئوپولیتیک و تغییرات اقلیمی قرار دارند، هند تلاش می‌کند با گسترش توافقات تجاری، نقش فعال‌تری در اقتصاد جهانی ایفا کند.

هند با ورود به مذاکرات تازه با ایالات متحده، اتحادیه اروپا و دیگر کشورها، در حال ترسیم نقشه جدیدی از روابط تجاری بین‌المللی است. این روند می‌تواند آینده اقتصاد هند را متحول کرده و آن را به یکی از بازیگران کلیدی در تجارت جهانی بدل سازد.

عربستان و چشم‌انداز اقتصاد دیجیتال

در نشست «Davos in the Desert» در عربستان سعودی، قراردادهای میلیارد دلاری در حوزه هوش مصنوعی و انرژی پاک محور اصلی توجه قرار گرفتند. یکی از مهم‌ترین توافقات، امضای قرارداد ۳ میلیارد دلاری میان شرکت سعودی «Humain» (با حمایت صندوق سرمایه‌گذاری عمومی PIF) و شرکت «AirTrunk» (با پشتوانه بلک‌استون آمریکا) برای ساخت یک پردیس عظیم مراکز داده در این پادشاهی بود.

این رویداد به محلی برای نمایش جاه‌طلبی‌های اقتصادی و فناوریانه عربستان تبدیل شده است. تمرکز اصلی امسال بر هوش مصنوعی، زیرساخت‌های دیجیتال و انرژی پاک بود؛ حوزه‌هایی که ریاض آن‌ها را به عنوان موتورهای رشد آینده اقتصاد خود معرفی می‌کند.

شرکت Humain، یکی از بازوهای فناوریانه صندوق سرمایه‌گذاری عمومی عربستان، با امضای قرارداد ۳ میلیارد دلاری با AirTrunk، گام بزرگی در مسیر تبدیل کشور به قطب داده و هوش مصنوعی برداشت. این پروژه قرار است ظرفیت عظیمی برای پردازش داده‌ها و توسعه خدمات دیجیتال در منطقه فراهم کند.

علاوه بر هوش مصنوعی، انرژی پاک نیز بخش مهمی از توافقات امسال بود. عربستان تلاش دارد با

سرمایه‌گذاری در پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر، جایگاه خود را در گذار جهانی به اقتصاد سبز تثبیت کند. این کشور که سال‌ها به نفت وابسته بوده، اکنون با پروژه‌های خورشیدی و بادی در کنار فناوری‌های ذخیره‌سازی انرژی، به دنبال تنوع‌بخشی به اقتصاد خود است.

این قراردادهای نه تنها برای اقتصاد داخلی عربستان اهمیت دارند، بلکه پیامدهای ژئوپولیتیک نیز دارند:

- تقویت روابط با سرمایه‌گذاران آمریکایی و آسیایی از طریق پروژه‌های مشترک.
- جذب سرمایه خارجی در حوزه‌های نوین فناوری و انرژی.
- افزایش نقش عربستان در زنجیره‌های جهانی داده و انرژی پاک.

سرمایه‌گذاری ۵ میلیارد دلاری امارات در زیرساخت‌های هند

شرکت لجستیکی DP World امارات متحده عربی اعلام کرده است که قصد دارد ۵ میلیارد دلار در زیرساخت‌های هند سرمایه‌گذاری کند. این تصمیم بخشی از راهبرد بلندمدت دویی برای تقویت جایگاه خود در زنجیره‌های جهانی حمل‌ونقل و تجارت است.

DP World که دفتر مرکزی آن در دویی قرار دارد، پیش‌تر طی سه دهه گذشته حدود ۳ میلیارد دلار در هند سرمایه‌گذاری کرده بود. سرمایه‌گذاری جدید ۵ میلیارد دلاری قرار است در پروژه‌های کلیدی زیرساختی شامل بندرها، لجستیک، انبارداری و مراکز داده انجام شود. این اقدام در راستای تقویت همکاری‌های اقتصادی میان امارات و هند و افزایش نقش هند به عنوان یکی از قطب‌های اصلی تجارت جهانی ارزیابی می‌شود.

این سرمایه‌گذاری چند پیامد مهم دارد:

- تقویت روابط اقتصادی امارات و هند در چارچوب توافقات تجاری و سرمایه‌گذاری دوجانبه.
- افزایش ظرفیت لجستیکی هند برای پاسخ به رشد سریع تجارت و نیازهای زنجیره تأمین جهانی.
- جذب سرمایه خارجی و انتقال فناوری‌های نوین در حوزه حمل‌ونقل و مدیریت داده.

این توافق در شرایطی صورت می‌گیرد که هند به دنبال گسترش زیرساخت‌های تجاری و دیجیتال خود برای رقابت با چین و دیگر اقتصادهای نوظهور است. از سوی دیگر، امارات با این سرمایه‌گذاری جایگاه خود را به عنوان یک هاب جهانی تجارت و لجستیک تثبیت می‌کند.

لایحه کنگره آمریکا در خصوص بازار رمزارزها

کنگره آمریکا سرانجام پیش‌نویس لایحه ساختار بازار رمزارزها را منتشر کرد؛ اقدامی که می‌تواند آینده صنعت کریپتو را در ایالات متحده متحول کند. این لایحه به دنبال ایجاد چارچوبی شفاف برای نظارت، حمایت از سرمایه‌گذاران و تعیین نقش نهادهای مختلف در بازار دارایی‌های دیجیتال است.

پنج نکته کلیدی از لایحه جدید بازار رمزارزها

۱. تقسیم وظایف میان SEC و CFTC: لایحه به‌طور مشخص تعیین می‌کند که کمیسیون بورس و اوراق بهادار (SEC) مسئول نظارت بر توکن‌هایی است که ماهیت اوراق بهادار دارند، در حالی که کمیسیون معاملات آتی کالا (CFTC) بر دارایی‌های دیجیتال با ماهیت کالا نظارت خواهد کرد. این تقسیم وظایف می‌تواند به پایان سردرگمی‌های حقوقی سال‌های اخیر منجر شود.

۲. چارچوب ثبت و افشای اطلاعات: شرکت‌های فعال در حوزه رمزارزها موظف خواهند شد اطلاعات دقیق‌تری درباره پروژه‌ها، توکن‌ها و فعالیت‌های مالی خود ارائه دهند. هدف این بخش، افزایش شفافیت و کاهش ریسک‌های کلاهبرداری است.

۳. حمایت از سرمایه‌گذاران خرد: لایحه تأکید دارد که باید مکانیزم‌های حفاظتی برای سرمایه‌گذاران خرد ایجاد شود؛ از جمله الزامات مربوط به ذخیره‌سازی امن دارایی‌ها و بیمه در برابر هک یا ورشکستگی صرافی‌ها.

۴. قواعد مربوط به استیبل‌کوین‌ها: استیبل‌کوین‌ها به‌عنوان یکی از بخش‌های حساس بازار رمزارزها، تحت نظارت ویژه قرار خواهند گرفت. لایحه پیشنهاد می‌کند که صادرکنندگان استیبل‌کوین باید ذخایر کامل و قابل حسابرسی داشته باشند تا اعتماد عمومی حفظ شود.

۵. تأثیر بر نوآوری و رقابت جهانی: این چارچوب قانونی می‌تواند به جذب سرمایه‌گذاری‌های جدید

در آمریکا کمک کند و موقعیت این کشور را در رقابت جهانی با اروپا و آسیا تقویت نماید. در عین حال، برخی کارشناسان هشدار می‌دهند که مقررات سختگیرانه ممکن است نوآوری را محدود کند. لایحه جدید ساختار بازار رمزارزها در آمریکا تلاشی است برای ایجاد نظم و شفافیت در صنعتی که سال‌ها با ابهام قانونی مواجه بوده است. اگر این لایحه تصویب شود، می‌تواند مسیر آینده رمزارزها را در ایالات متحده و حتی در سطح جهانی تغییر دهد؛ از یک سو با افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران و از سوی دیگر با احتمال محدود شدن آزادی نوآوری.

بحران در بازار خودروهای برقی چین

بازار خودروهای برقی چین در حال فروپاشی است. گزارش Atlantic نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری‌های بیش از حد، مداخلات دولتی و رقابت شدید باعث شده‌اند صنعت خودروهای برقی چین با بحران مالی جدی روبه‌رو شود. این وضعیت نه تنها آینده صنعت خودرو در چین را تهدید می‌کند، بلکه پیامدهای گسترده‌ای برای بازار جهانی خودرو دارد.

بسیاری از خودروسازان چینی برای رسیدن به اهداف فروش، خودروها را به نمایندگی‌ها می‌فروشدند و آن‌ها را به‌عنوان «فروخته‌شده» ثبت می‌کنند، در حالی که هیچ مشتری واقعی وجود ندارد. این خودروها سپس به‌عنوان «کارکرده» با قیمت پایین عرضه می‌شوند.

از سویی دولت چین از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۳ بیش از ۲۳۰ میلیارد دلار یارانه به صنعت خودروهای برقی اختصاص داده است. این حمایت‌ها باعث رشد سریع شرکت‌ها شد، اما اکنون منجر به اشباع بازار و زیان‌های سنگین شده است. بیش از ۴۶ شرکت داخلی و خارجی در چین خودروهای برقی تولید می‌کنند؛ رقمی بسیار بیشتر از ظرفیت بازار. این رقابت منجر به جنگ قیمتی و کاهش شدید سودآوری شده است.

دولت چین با حمایت از شرکت‌های زیان‌ده و جلوگیری از ورشکستگی آن‌ها، بحران را طولانی‌تر کرده است. نمونه‌هایی مانند کمک دولت محلی به شرکت‌های Nio و WM Motor نشان می‌دهد که سیاست‌های حمایتی مانع اصلاح طبیعی بازار شده‌اند.



چین به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده خودروهای برقی، با سیاست‌های یارانه‌ای خود فشار زیادی بر خودروسازان آمریکا و اروپا وارد کرده است. ایالات متحده با اعمال تعرفه ۱۰۰ درصدی بر خودروهای برقی چینی، عملاً ورود آن‌ها به بازار آمریکا را مسدود کرده است. اتحادیه اروپا، کانادا، ترکیه و مکزیک نیز تعرفه‌های مشابهی وضع کرده‌اند.

بحران فعلی نشان‌دهنده ضعف مدل اقتصادی دولتی چین است؛ مدلی که رشد سریع را ممکن کرده اما اکنون به زیان‌های گسترده و عدم پایداری منجر شده است.



تازه‌های نشر مدیریت دیپلماسی اقتصادی و آینده پژوهی

الگوهای متنوع، فرجام‌های متفاوت: تحلیل روند سرمایه گذاری چین در ایران



گزارش تحلیل بازتوزیع قدرت در اقتصاد سیاسی بین الملل و نقش سازمان همکاری شانگهای با محوریت چین - اجلاس ۲۰۲۵



گزارش اقتصادی کشور ویتنام



پایش تحولات تجارت جهانی
شماره ۱۱۹



نبرد قدرتها در زمین بازی اقتصاد: واکاوی راهبردهای ژئواکونومیک در روابط بین الملل



گزارش قوه‌های سیاه ایران: نادانسته‌های ناشناخته در اقتصاد و سیاست کشور



کتابچه راهنمای بهره برداری از ظرفیت‌های موافقت‌نامه تجارت آزاد میان ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا





مرکز پژوهش‌های اتاق ایران

تهران، خیابان طالقانی،

نوبش خیابان شهید موسوی (فرصت)، پلاک ۱۷۵

تلفن: ۰۰۰۰ ۸۵۷۳ (۰۲۱)

ICCIMA.IR